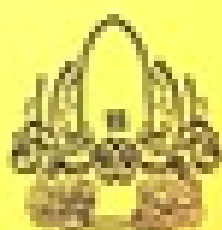


مجموعه آثار کنگره بزرگداشت
حضرت فاطمه معصومه
و مکانت فرهنگی قم
۳۹

مُشک فشان

اشعار علما و بزرگان در بارهٔ حضرت فاطمه معصومه علیها السلام

مهدی محمد بیگی

بسم الله الرحمن الرحیم

مشک فشان: اشعار آیات و علمای حوزه علمیه در مدح و منقبت حضرت فاطمه معصومه علیهم السلام

نویسنده:

مهدی محمدبیگی

ناشر چاپی:

زائر- آستانه مقدسه قم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مشک فشان: اشعار آیات و علمای حوزه علمیه در مدح و منقبت حضرت فاطمه معصومه علیهم السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : محمدبیگی، مهدی

عنوان و نام پدیدآور : مشک فشان: اشعار آیات و علمای حوزه علمیه در مدح و منقبت حضرت فاطمه معصومه علیهم السلام/ گردآورنده مهدی محمدبیگی.

مشخصات نشر : قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری : ح، ۱۳۶ ص.

فروست : کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام و مکانت فرهنگی قم. مجموعه آثار؛شماره ۳۹۰.

شابک : ۹۶۴۸۵۶۷۱۹۰

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : اشعار آیات و علمای حوزه علمیه در مدح و منقبت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام

موضوع : معصومه(س) بنت موسی کاظم(ع)، ۱۸۳؟ - ۲۰۱؟ق. -- مدائح و مناقب.

موضوع : معصومه(س) بنت موسی کاظم(ع)، ۱۸۳؟ - ۲۰۱؟ق. -- شعر.

موضوع : شعر مذهبی -- قرن ۱۴ -- مجموعه ها.

موضوع : شعر فارسی -- قرن ۱۴ -- مجموعه ها.

شناسه افزوده : کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام و مکانت فرهنگی قم (۱۳۸۳: قم)

رده بندی کنگره : PIR۴۱۹۱/م۶۲م ۳

رده بندی دیویی : ۸فا۱۶۲۰۸۳۵۱/

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۳-۳۳۶۹۴

ص: ۱

اشاره



ص: ۲

مُشکِ فِشان

اشعار آیات و علمای حوزه علمیه

در مدح و منقبت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام

ص: ۳

محمد بیگی، مهدی

مشکک فشان: اشعار آیات و علمای حوزه علمیه در مدح و منقبت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام / گردآورنده مهدی محمد بیگی .ـــ قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، ۱۳۸۳.

ح، ۱۳۶ ص. ISBN: ۹۶۴۸۵۶۷۱۹۰

فهرستویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. معصومه(س) بنت موسی کاظم (ع)، ۱۸۳؟ ـ ۲۰۱؟ق . ـــ مدائح و مناقب. ۲. معصومه(س) بنت موسی کاظم(ع)، ۱۸۳؟ ـ ۲۰۱ ؟ق .ـــ شعر. ۳. شعر مذهبی ـــ قرن ۱۴ ـــ مجموعه ها. ۴. شعر فارسی ـــ قرن ۱۴ ـــ مجموعه ها. الف. عنوان. ب. عنوان: اشعار آیات و علمای حوزه علمیه در مدح و منقبت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام.

۳ م ۶۵ م /۴۱۹۱ ۱ /PIR۶۲۰۸ فا ۸

کتابخانه ملی ایران۳۳۶۹۴-۸۳ م

کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام و مکانت فرهنگی قم

مجموعه آثار شماره: ۳۹

مُشک فِشان

گردآورنده: مهدی محمد بیگی

صفحه آرا: محمدعلی محمدی

ناشر: زائر ـ آستانه مقدّسه قم

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

نوبت چاپ: اوّل/ زمستان ۱۳۸۳

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

بهاء: ۶۰۰ تومان

شابک: ۰-۱۹-۸۵۶۷-۹۶۴

مرکز پخش: قم، میدان شهداء (چهار راه بیمارستان)

تلفن: ۷۷۴۲۵۱۹ ص.پ. ۳۵۹۷-۳۷۱۸۵

ص: ۰

فهرست مطالب

تجلی سینا... ۴۶

ص: ۵

ص: ۶

* * *

اسامی شاعران

حجه الاسلام و المسلمین علی دوانی… ۵۳

مقدمه کنگره

حضرت امام صادق علیه السلام :

«حرم ما اهل بیت علیهم السلام ، شهر قم است. آنجا بانویی از فرزندانم به نام فاطمه دفن می شود، بهشت بر هر که اورا زیارت کند، واجب می گردد»(۱).

قم که به لقب «حرم اهل بیت علیهم السلام » مفتخر گردید، نه تنها به جهت وجود مردمی است که در آن به حسنِ عبادت و توحید عبادی در قیام و رکوع و سجود شناخته شده اند(۲)، و در آرمان شهر اسلامی گرد حضرت مهدی علیه السلام اجتماع کرده و به یاری آن حضرت قیام خواهند نمود، و نه صرفا به جهت وجود بزرگ ترین حوزه علمی و حدیثی و معرفتی شیعه در آن، بلکه این شهر مفتخر است که چونان صدفی زمینی، گوهر آسمانی و ملکوتی فرزند باب الحوائج الی الله را در بر گرفته و مسجد اولیای الهی گردیده است. اگر در گذشته شهر قم محل محدّثان بزرگ و معبد و سجده گاه فاطمه معصومه علیهاالسلام بوده، امروزه نیز پرچم دار فرهنگ ناب فقه جعفری علیه السلام و معنویت و عرفان بوده و ضمن تربیت و پرورش یاران امام عصر ارواحنا فداه، زائران حضرتش را با معارف بلند دینی میزبانی می کند. آری، «زیبد

۱- ۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۴۶.

۲- ۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۰۶.

اگر خاک قم به عرش کند فخر(۱)».

قم، شهری است که بر ولایت و مودّت اهل بیت علیهم السلام پایه گذاری شده و به همین جهت، پایگاهی برای علویان و شیعیان و دژ تسخیرناپذیری علیه ستمگران بوده است و ائمه علیهم السلام با تعبیراتی خاص و بلند از این شهر یاد کرده اند(۲).

از هنگامی که شهر قم مسکن حضرت ستی، فاطمه معصومه علیهاالسلام گردید، بُعد فرهنگی و معنوی آن در کنار تحوّلات اجتماعی و سیاسی متحوّل و شکوفا شد، و از چنان موقعیتی برخوردار شد که جناب حسین بن روح رضوان الله علیه، از نوّاب اربعه، تأیید محتوای یک کتاب علمی و فقهی را مشروط به نظر مساعد علمای قم نمود(۳). وجود حوزه غنی و بزرگ شیعه، در این شهر و دفاع علمی از اسلام راستین به وسیله تألیف کتابها، اعزام مبلّغان و زادگاه انقلاب اسلامی بودن و... همه و همه به برکت وجود فرزند رسول خدا، کریمه اهل بیت علیهم السلام در این شهر است.

از آنجا که سال ۱۳۸۳ ه .ش. با یک هزار و دویست و پنجاهمین سالگرد ولادت آن حضرت، و نیز با پایان تجدید طلاکاری گنبد مطهر ــ که در زیبایی کم نظیر و بلکه بی نظیر است ــ مقارن شده، به منظور معرفی بیشتر آن حضرت و تبیین جایگاه ویژه شهر قم در ترویج فرهنگ تشیّع، به دستور تولیت عظمای آستانه مقدّسه،

ص: ۲

۱- ۱. دیوان امام خمینی، ص ۲۵۷.

۲- ۲. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۷.

۳- ۳. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۴۰.

حضـرت آیه الله مسـعودی دام عزه «کنگره بزرگـداشت شخصـیت حضـرت فاطمه معصومه علیهاالسـلام و مکانت فرهنگی قم» شروع به فعالیت نمود. و در چهار موضوع ذیل:

الف. حضرت معصومه علیهاالسلام و آستانه مقدسه؛

ب. قم و فرهنگ تشیّع؛

ج. حوزه علمیه قم؛

د. انقلاب اسلامی در قم،

با محوریّت آسـتانه مقدّسه، دهها جلد کتاب در موضوعات فوق که اکثر آنها جنبه تألیف داشته و برخی دیگر جنبه تراثی دارد و توسط محققان تألیف و تصحیح شده، اهتمام ورزیده است.

آثاری که در محورهای فوق تدوین و نگارش یافته تنها قدم کوچکی است که می تواند نقطه شروعی برای تحقیقات گسترده و عمیقی باشد که سزاوار موضوعات یاد شده است.

اثر حاضـر مجموعه ای از اشـعار عالمان، مجتهـدان و فرزانگان ارادتمند به اهل بیت عصـمت و طهارت علیهم السـلام است که نکته های بدیع علم و دانش را با هنر و زیبایی شعر آمیخته و شکوه و ظرافت قله های بلند اندیشه را با خلاقیت هنر و سحر بیان توأم نموده انـد. قصـیده ها و اشـعار مراجع معظم تقلیـد و سـجاده نشـینان فقاهت و عبادت در وصف کریمه اهل بیت حضـرت فاطمه معصومه سلام الله علیها ویژگی اصلی این مجموعه است.

در اینجا ضرورت دارد از همه بزرگان دین خصوصا سرایندگان اشعار مجموعه حاضر و نیز از جناب آقای علی اشرف عبدی و اسماعیل محمدی و آقای جواد جعفریان و آقای مهدی محمدبیگی

ص: ۳

که در گردآوری و تنظیم و مقـابله مجموعه حاضـر تلاش فراوان داشـته انـد صـمیمانه تشکر کنم. همچنین از تـولیت آسـتانه حضـرت آیه الله مسعودی، معـاون محترم اداری مـالی آسـتانه، جناب آقای فقیه میرزایی و مـدیریت فرهنگی آسـتانه که تلاش فراوانی در این امر داشته اند، نهایت امتنان و سپاس را داریم.

بر خود لازم می دانم که اذعان و اعتقاد قلبی خود را ابراز دارم که اگر توفیقات خـدای متعال و عنایات کریمه اهل بیت علیهم السلام نبود، از برداشتن کوچک ترین قدمی در این راه عاجز و ناتوان بودیم.

و ما توفیقی الا بالله، علیه توکلت و الیه انیب.

احمد عاب_دی

دبیر کنگره

بخش اول اشعار فارسی

آستانه فیض

ص: ۵

آستانه فیض

ملا عبدالرزاق فیاض لاهیجی

به خانه ای که تو کردی دمی درو مسکن نرفت تا ابدش آفتاب از روزن

زرشک آینه سوزم از آن که می دانم که عکس روی تو گاهی درو کند مسکن

ز شمع روی تو هر خانه ای که نور گرفت دوید پرتو خور همچو دود از روزن

برای طینت حسن تو دست طبع بسی ببیخت ریزه خورشید را به پرویزن

چو هر کجا که کمندیست از بلا و ستم ز نارسایی بختم مراست در گردن

کمند زلف تو کو دام محنتست و بلا ندانم از چه سبب نیست هم به گردن من

مراست غمکده سینه دایما تاریک اگر چه دارد از امداد چاک صد روزن

ز ضعف قوت رحلت نماند ورنه مرا نفس برون شده بودی هزار بار از تن

امید جغد چنانم نشسته در پس مرگ که هست گویی میراثخوار کلبه من

فلک ز کینه گذشت و زمانه مهر گزید تو همچنان به جفا ایستاده عهد شکن

مرا ز گردش چشم تو حال گردانست چرا کنم گله از گردش سپهر کهن

ملالتم ز غم از حد گذشت و می ترسم که تیره گرددم آیینه دل روشن

نه همدمی نه رفیقی که ار لطافت مهر تواند از دل زارم زدود گرد محن

ز آشنایی بیگانگان ملول شدم خوشا فراغت بیگانگی و کنج حزن

بدان سرم که نشیمن کنم به بزمگهی که وارهم به پناهش ز دهر جادو فن

به بزمگاه ولی نعمتی که در کنفش ز شر حادثه آسوده اند صد چون من

رفیع ملت و دین آفتاب شرع مبین بلند رتبه، پناه زمان و صدر زمن

اگر نسب گویی متصل به خیر رسل و گر حسب پرسی متصف به خلق حسن

زهی به حسن شیم فایق از همه اقران چنان که شاخِ گل از نو رسیدگان چمن

به بزم قدس چراغ ضمیر پاک تو را کزوست تیره شب فضل و مردمی روشن

جهان ز پنبه مه می کند فتیله مدام فلک ز شیره خورشید می دهد روغن

ز کلک مشک سواد تو هر رقم باشد شبی ز نور معانی به روز آبستن

طلوع پرتو مهر تو هر کجا باشد به آفتاب رسد جلوه سُها کردن

اگر به نور ضمیر تو ره رود گردون به کجروی نشود شهره زمین و زمن

اگر ز تیزی طبعت سخن کنم شاید که ذوالفقار نماید مرا زبان به دهن

چنان ز نور ضمیر تو دیده ور گردید که رشته خطِ نظر شد به دیده سوزن

تو در عراقی و مردم نموده چشم سفید به خاک تیره لاهور و آب شور دکن

ز بیم عدل سیاستگر تو ممکن نیست نسیم را گل بویی ز گلستان چیدن

ز لطف طبع تو اشیا چنان لطیف شدست که همچو عکس توان غوطه خورد در آهن

چنان به عهد تو برخاست رسم شکوه ز دهر که عندلیب فراموش کرده نالیدن

به غیر من ز تو محروم در جهان کس نیست ولی ز پستی طالع ز تیره بختی من

اگر به سایه نیفتد ز منع شخص فروغ ز آفتاب شکایت نمی توان کردن

هزار بار شنیدم که گفته ای «فیاض» که هست شمع هنر در زمانه زو روشن

چرا چنین شده خلوت نشین بزم خمول چرا چنین شده عزلت نشین کنج محن

نه یوسف است و ندارد خلاصی از زندان نه بیژن است و فرور رفته در چه بیژن

چرا به سایه ما در نمی خزد که شود چو آفتاب فلک شمع طالعش روشن

خدایگانا این لطف را جوابی هست ولی خدا دهدم جرئت بیان کردن

هزار بار به دل نقش بسته ام که کنم درآن محیط رجال هنروری مأمن

ولی چه چاره کنم ره نمی توانم رفت که دست حادثه پایم شکسته در دامن

به درگهت نرسم زانکه بی تهیه زاد نمی نماید احرام کعبه مستحسن

ز دور درد دلی می کنم که در همه وقت ز قرب و بعد بود آفتاب نور افکن

سخن طراز چه غم گر نباشدت نزدیک که گوش لطف تو از دور می رسد به سخن

توان شناختن احوالم از قرینه حال که هست پیش ضمیر تو نیک و بد روشن

ادا چگونه کنم حال خود گه گشته ز شرم زبان ناطقه در مدعای خود الکن

لسان قائم اگر بسته شد چه غم دارم زبان حال نخواهد مئونت گفتن

ز شرح حال پریشانی دلم با تو فتاد سلسله نظم را شکن به شکن

ز گفتگو نگشاید گره ولی شاید هزار نکته به یک خامشی ادا کردن

ز پاک گوهری از دست چرخ خاتم شکل به خون دل زده ام غوطه چون عقیق یمن

به خار خشک قناعت کنم درین گلزار به برگ کاه تسلی شوم ازین خرمن

به مال وقف مرا کرده آسمان محتاج کنون که ملک هنر وقف گشته جمله به من

فلک کنون به تو افکنده است کار مرا گرت ز دست بر آید به دیگری مفکن

مخوان به جانب خویشم اگر چه زین طلبم رسیده تا به درت پا گذشته سر ز پرن

گرفتم آن که منم لؤلؤ از توجه تو کسی برای چه لؤلؤ طلب کند ز عدن

شرر اگر چه به شب تیره پرتوی دارد خجل بود به بَرِ آفتاب نور افکن

چو از حوادث دوران پناه داده مرا به آستانه معصومه حضرت ذوالمن

روا مدار کزین روضه دور مانم دور که از غبار درش گشته دیده ام روشن

چه آستانه بهشتی که بیند ار رضوان چنان غبار دَرِ او بگیردش دامن

که با هزار فسون و فسانه نتواند به نیم ذره دل از خاکروبیش کندن

ز پوست نافه برون آید و دهد انصاف کنند نسبت خاکش اگر به مشک ختن

سرشت آدم ازین خاک اگر شدی ابلیس نهادی از سر رغبت به سجده اش گردن

مثال روضه او ناشنیده پیر خرد به شکل مدرسه او ندیده چرخ کهن

ص: ۹

بسان آن که بروبد کسی ز خانه غبار در آستانه او فیض می توان رُفتن

ازان همیشه دهد نور آفتاب که کرد زشمع بارگه او چراغ خود روشن

نهال شمع که دارد گل تجلی بار بود به عینه چون نخل وادی اَیمَن

در آستانه او کز وفور مایه فیض به چشم مردم دانا خوش است چون گلشن

گشوده مصحف خوانا ز هر طرف بینی چنان که دفتر گل وا شود به روی چمن

در آن میانه به الحان جان فرا حفاظ چو بلبلان چمن نغمه سنج و دستان زن

به دور قُبّه قنادیل مغفرت بینی به فرق زوار از عکس نور سایه فکن

ز خط وهمی ترکیب بند شکل بروج قیاس رشته قندیلها توان کردن

غبار فرش درش آبروی مهر منیر خط کتابت او سرنوشت چرخ کهن

همیشه تا بود این آستانه مشرق نور همیشه تا بود این خاک فیض را معدن

تو همچو شاخ گل آیین فزای این گلزار چو عندلیب من آوازه سنج این گلشن

به عینه حجراتش صوامع ملکوت درو به صورت انسان ملك گرفته مقر

زشرم چشمه حیوان فرو رود به زمین ز حوض مدرسه پیشش اگر کنند سخن

چه حاجت است که لب تر کند ازو تشنه همین بس است که نام وی آیدش به دهن

ز جرم ماه کند محو تیرگی آسان درو تواند اگر همچو عکس غوطه زدن

به نور بخشی گردد چو آفتاب مثل به فرض بخت من اینجا بشوید ار سر و تن

فکنده کاه کشان عکس اندران گویی ز بس که ریگ ته جو بود فروغ افکن

به سنگریزه او جوهری برد گر پی برای لؤلؤ دیگر نمی رود به عدن

بدین امید که آسوده درش گردد سپهر پیر همی آرزو کند مردن

ز فیض بخشی خاکش چه شهر قم، چه بهشت ز عطر او چه زمین فرج(۱) چه دشت ختن

۱- ۱ . زمین فرج یا خاک فرخ محلی است که گنبـد حارث بن احمـد بن زین العابدین، از بناهای اوایل قرن هشـتم هجری، در آن جا واقع است.

تو با صدارت کل با شیش نسق فرما به حسن سعی تو بادا رواج این مأمن(۱)

* * *

روضه پاک

ملاعبدالرزاق فیاض لاهیجی

فلك مرا ز خراسان ازان به دور افکند که در عراق کند گرمْ یوسفم بازار

هوای روضه پاك تو رخصتم زان داد که داشت درگه معصومه قمم در کار

کدام درگه درگاه نقد آل رسول که می کند فلك اینجا به بندگی اقرار

نهال گلشن موسی جعفر کاظم که داده چرخ به دستش کفالت تو قرار

سمّی بضعه پیغمبر آن که دست قضا نهاده چون تو گلش بهر تربیت به کنار

عراق از شرف خاك اوست فخر جهان قم از صفای عمارات اوست چون گلزار

چراغ روضه عالیش سبع سیاره غلام گنبد زیباش تسعه دوار

به گاه جوش زیارت درین خجسته حریم فرشته راه نیابد ز کثرت زوار

شهاب نیست که می ریزد آسمان هر شب ز نقد خویش بر این بارگاه بهر نثار

ولیك یك یك از آن ریزد آن تنك مایه که کم مباد شود نقد و ماند از ایثار

به جنب شمسه او آفتاب را چه محل به پیش آینه نتوان به باد داد غبار

فلك به زیر زمین مهر پرورد هر شب بدان هوس که برابر کند به او یك بار

چو روبروی کند با ویش به وقت زوال ز شرم همسریش بر زمین زند ناچار

چنان ز عکس عمارات او صفا عام است که فیض دیدن گل می دهد نظاره خار

عموم فیض به حدیست اندرین کشور که سبزه در نظر آید ز دیدن زنگار

۱- ۱ . دیوان فیاض لاهیجی، به اهتمام پروین پریشان زاده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱، صص ۹۷ـ۱۰۰.

در او ندیده کسی هیچ امتیاز فصول که هست سبزه و گل از بهار تا به بهار

چه جلوه است که شمشاد قامتان دارند مگر بهشت برین است این قیامتْ زار

ز بس ندای قم آید پی طواف درش به گوش مردم این شهر از صغار و کبار

ازان سبب ز قضا از پی تشرف خلق به قم ملقب گردید این خجسته دیار

ز فیض بی عدد خاکبوسی حرمش ز بس طبیعت من صاف گشت آینه وار

به حجله گاه خیالم ز عکس عالم غیب رموز غیبی نقش است بر در و دیوار

ز دود صیقل موج هوا چو آینه اش گر از جفای اعادی به دل نشست غبار

چه فیض ها که نبردم ازین خجسته مقام چه کام ها که ندیدم درین ستوده دیار

یکی ز جمله فیوضات این مقام اینست که مشت خاک من اینجا به کیمیاست دچار

چه کیمیا شرف خدمت مربی روح چه کیمیا اثر صحبت مروج کار

اگر چه عالم عالم دُرّ و گهر آورد ز بحر خاطر غواص فکرتم به کنار(۱)

* * *

مدیحه نورَیْن نیّرَیْن فاطمه زهرا و فاطمه معصومه علیهماالسلام

حضرت امام خمینی رحمه الله

ای ازلیّت به تربت تو مُخَمّر وی ابدیّت به طلعت تو مقرّر

آیت رحمت ز جلوه تو هویدا رایت قدرت در آستین تو مُضمَر

جودت همْ بسترا به فیض مقدس لطفت همْ بالشا، به صَدرِ مُصَدّر

عصمت تو تا کشید پرتو به اجسام عالَم اجسام گردد، عالم دیگر

جلوه تو نور ایزدی را مَجلی عصمتِ تو سرّ مُختفی را مَظهر

گویم واجب تو را، نه آنَتْ رُتبت خوانم ممکن تو را، ز ممکن برتر

ممکن اندر لباس واجب پیدا واجبی اندر ردای امکان مَظهر

ص: ۱۲

۱- ۱ . دیوان فیاض لاهیجی، ص ۷۸.

یا که دو طفلند در حریم جلالش از پی تکمیل نفس آمده مُضطر

آن یک انجیل را نماید از حفظ و ین یک تورات را بخواند از بر

گر که نگفتی امام، هستم بر خلق موسی جعفر، ولیّ حضرت داور

فاش بگفتم که این رسول خدایَست معجزه اش می بُوَد همانا دختر

دختر جز فاطمه نیابد چون این صُلب پدر را و هم مَشیمه مادر

دختر چون این دو از مَشیمه قدرت نامد و ناید دگر هَماره مقدّر

آن یک امواج علم را شده مبدأ وین یک افواج حلم را شده مَصدَر

آن یک موجود از خطابش مَجلی وین یک معدوم از عقابش مُستَر(۱)

ممکن امّا چه ممکن، علّتِ امکان واجب، امّا شعاع خالق اکبر

ممکن امّا یگانه واسطه فیض فیض به مِهتر رسد و زآن پس کهتر

ممکن امّا نمودِ هستی از وی ممکن امّا ز ممکنات فزون تر

وین نه عجب زآنکه نور اوست ز زهرا نور وی از حیدر است و او ز پیمبر

نور خدا در رسول اکرم پیدا کرد تجلّی ز وی به حیدر صفدر

وز وی تابان شده به حضرت زهرا اینک ظاهر ز دخت موسی جعفر

این است آن نور کز مشیّت «کُن» کرد عالم، آن کو به عالم است منوّر

این است آن نور کز تجلّی قدرت داد به دوشیزگان هستی زیور

شیطانْ عالِم شدی اگر که بدین نور ناگفتی آدم است خاک و من آذر

آبروی ممکنات جُمله از این نور گر نَبُدی، باطل آمدند سراسر

جلوه این خود عَرَض نمود عَرَض را ظِلّش بخشود، جوهریّت جوهر

عیسی مریم به پیشگاهش دربان موسی عمران به بارگاهش چاکر

آن یک چون دیده بان فرا شده بر دار وین یک چون قاپقان(۲) معطّی بر در

ص: ۱۳

۱- ۲ . مستر: پنهان.

۲- ۱ . قاپقان: دربانان.

آن یک بر فرق انبیا شده تارک وین یک اندر سرْ اولیا را مِغفَر(۱)

آن یک در عالم جلالت «کعبه» وین یک در مُلک کبریائی «مَشعَر»(۲)

«لَمْ یَلِدم» بسته لب وگرنه بگفتم دُختِ خدایند این دو نور مُطهّر

آن یک کون و مکانش بسته به مَقنَع(۳) وین یک ملک جهانش بسته به مِعجَر(۴)

چادرِ آن یکِ، حجابِ عصمت ایزد مِعجَر این یکِ، نقابِ عفّت داور

آن یک بر مُلک لایزالی تارُک این یک بر عرش کبریایی افسر

تابشی از لطفِ آن، بهشت مُخَلَّد سایه ای از قهر این، جحیم مُقعَّر(۵)

قطره ای از جودِ آن بِحار سَماوی رشحه ای از فیض این ذخایر اغبر(۶)

آن یک خاک مدینه کرده مزیّن صفحه قم را نموده این یک انور

خاک قم این کرده از شرافت جنّت آب مدینه نموده آن یک کوثر

عرصه قم غیرت بهشت برین است بلکه بهشتش یَساولی است برابر

زیبد اگر خاک قم به «عرش» کند فخر شاید گر «لوح» را بیابد همسر

خاکی عجب خاک، آبروی خلایق ملجأ بر مسلم و پناه به کافر

گر که شنیدندی این قصیده «هندی» شاعر شیراز و آن ادیب سخنور

آن یک طوطی صفت همی نسرودی ای به جلالت ز آفرینش برتر

وین یک قمری نمط هماره نگفتی ای که جهان از رخ تو گشته منوّر(۷)

* * *

۱- ۱ . مغفر: کلاه خود.

۲- ۲ . مَشعَر: موضعی که حاجیان در آن مناسک به جای می آورند.

۳- ۳. مقنعه و روسری.

۴- ۴. مقنعه و روسری.

۵- ۵ . مقعر: عمیق و ژرفناک.

۶- ۶ . اغبر: خاک، مراد زمین است.

۷- ۷ . دیوان امام: سروده های حضرت امام خمینی قدس سره ، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۲، صص ۲۵۵_۲۵۷.

شفیعه صغرا

آیه الله العظمی محمدعلی اراکی قدس سره

ص: ۱۶

* * *

ناموس خدا

آیه الله العظمی حسین وحیدی خراسانی

ای دختر عقل و خواهر دین وی گوهر درج عزّ و تمکین

عصمت شده پای بند مویت ای علم و عمل مقیم کویت

ای میوه شاخسار توحید همشیره ماه و دخت خورشید

وی گوهر تاج آدمیّت فرخنده نگین خاتمیّت

شیطان به خاطب «قُمْ» براندند پس تخت تو را به قم نشاندند

کاین خانه بهشت و جای حوّاست ناموس خدای جایش اینجاست

اندر حرم تو عقل مات است زین خاک که چشمه حیات است

جسمی که در این زمین نهان است جانی است که در تن جهان است

این ماه منیر و مِهر تابان عکسی بود از قم و خراسان

ایران شده نوربخش ارواح مشکاه صفت به این دو مصباح

از این دو حرم دلا چه پرسی حق داند و وصف عرش و کرسی

هر کس به درت بیک امیدی است محتاج تر از همه «وحیدی» است(۱)

* * *

مثالی از زهرا علیهاالسلام

آیه الله العظمی لطف الله صافی گلپایگانی

ای دختر دین و خواهر ایمان ای مهر سپهر دانش و عرفان

۱- ۱ . کریمه اهل بیت، علی اکبر مهدی پور، قم، حاذق، ۱۳۷۴ هـ.ش.، صص ۳۳۱_۳۳۲.

ای اسوه شرم و عفّت و عصمت الگوی وقار و حِشمتِ نسوان

ای بنت امام هفتمین، موسی آن معدن صبر و حجّتِ یزدان

در چرخ وفا تو مهرِ رخشنده در برج حیا تو اخترِ تابان

ای رونقِ دینِ احمد مرسل ای پایه رفعتت برتر از کیوان

بر اوج شرف مثالی از زهرا در قدس مقام، مریم دوران

در باغ کمال، نوگلِ یاسین و از بحر کرم تو لؤلؤ و مرجان

فیضِ تو رسد به کهتر و مهتر کان جلوه بود ز رحمتِ رحمان

آباء تو جمله رهبرانِ خلق عالیقدر و جلال و عالی شان

مهر تو به زخمها همه مرهم لطف تو به دردها همه درمان

دشواری کارها و سختی ها از فیض عنایتت شود آسان

در وصف تو منطقم بود الکن در قدر تو عقل والِه و حیران

قم از تو شده قُبَّهُ الإسلام فخرش به تو پایدار و جاویدان

میعاد تقرُّب است و عُشِّ آل کانون علوم بی حد قرآن

ای گوهر بحر رأفت و رحمت ای عنصر جود و معدن احسان

بین: «لطفی صافی» پریشان حال سرگشته به تیه حسرت و خسران

طی کرده بهار عمر در غفلت کرده است سیاه نامه از عصیان

از خوف گناه و هول روز حشر چون بید تنش همی بود لرزان

در خجلت از آن بود که در فردا ظاهر شود آنچه کرده در پنهان

با این همه خواهد از شما کاحوال گردد به شفاعت شما جبران

با حبّ محمّد و ولای آل امید نجات دارد و غفران

بر احمد و آل ظ بی حد و بسیار تسلیم و تحیّات قادر سبحان(1)

۱- ۱ . کریمه اهل بیت علیهاالسلام ، صص ۳۳۲ - ۳۳۴.

* * *

قبله حوائج

آیه الله العظمی لطف الله صافی

ای که دل افسرده و غمینی و مضطر وای که تو را روزگارْ کرده مکدّر

خویش زغم کن خلاص و گیر به اخلاص رشته ای از چادرِ شفیعه محشر

بضعه خیرالنّساء، صَفیّه یزدان معدن جود و کرم، عزیز پیمبر

گوهرِ بحرِ کمال و حشمت و عصمت اخترِ برجِ حیا، سلیله حیدر

طاهره و پاکْ همچو مریمِ عَذرا صاحبِ عزّ و شرفْ حبیبه داور

منبع زهد و عفاف و دانش و بینش مرکز ایمان و قُدس و معرفت و فر

مَفخرِ قم عُشِّ اهل بیتِ رسالت شهرِ حدیث و محدّثینِ موقّر

خاک درش توتیای چشم خلایق بویِ رواقش حیات بخش و معطّر

همچو پدر قبله حوائج مردم کارگشای بشرْ ز کهتر و مهتر

روضه او طور طالبان تجلّی مهد کرامات و معجزات مکرّر

حُرمتِ آن همچو حُرمتِ حرم و بیت حِجْر و مقام و صفا و زَمزم و مَشعَر

مرقد پاکش مطاف عالی و دانی خطّ ولایش شعار اکبر و اصغر

صاحب این نعت و این صفات نکو کیست؟ حضرت معصومه دخت موسی جعفر

ای فلک رفعت و سپهر معالی ای شرف دودمان ساقی کوثر

ای همه اسلاف تو اعظامِ عالَم حجّت و پیغمبر و امام و رهبر

«لطفی صافی» زهول روز قیامت سخت غمین و پریش باشد و مضطر

چون پدر و چون برادرش به همه عمر بوده شما را مدیح خوان و ثناگر

چشم امیدش بود به سوی شما باز تا برهانیدش از جحیم مسعّر[(۱)]

۱- ۱ . همان، صص ۳۵۲ - ۳۵۴.

باب ِ امان

* * *

آیه الله العظمی لطف الله صافی

این بارگه که خاک درش مشک اذفر است بویش چو بوی خُلد برین روح پرور است

دارالشّفا و عُقده گشا و فَرَح فزاست بابِ اَمان ز محنت فردای محشر است

طورِ حضور و مطلعِ نور و مطافِ حور آرامگاه دختر موسی بن جعفر است

خاتون دین پناه که برهان عزّتش هر صبح و شام صیحه «اللّه اکبر» است

هر کس دری به خانه و راهی گزیده است چشم امید «لطفیِ صافی» بر این در است(۱)

* * *

ص: ۲۰

۱- ۱ . همان، ص ۴۱۰.

کوی رحمت

آیه الله العظمی لطف الله صافی

زهی حرم که بود قبه اش سراج امم زهی حرم که بر افلاک بر زده است علم

رواق آن به شرافت نمود «بیت» و «مقام» زمین آن به فضیلت مثال «حِجر» و حرم

نسیم آن همه جان پرور و نشاط انگیز هوای آن همه آرام بخش درد و الم

زهی حرم که بود مرقد حبیبه حق کریمه دو سرا بانوی فرشته خدم

جناب فاطمه دخت فواطم عظما ملاذ عالمیان و مطاف عُرب و عجم

زنی چگونه زنی فخر بانوان جهان زنی چگونه زنی کز خدا بود ملهم

زنی چگونه زنی پرتو جلال رسول زنی چگونه زنی معدن سخا و کرم

زنی چگونه زنی سرو بوستان بتول زنی چگونه زنی شبه هاجر و مریم

زنی چگونه زنی اسوه حیا و عفاف سر سران و اکابر به پیشگاهش خم

اَیا کریمه آل نبیّ و بیت ولیّ اَیا امینه پروردگار و غوث امم

اَیا نهال برومند دوحه یاسین نبی خصال و علی فطرت و ستوده شیم

تو را به اسم اعظم حق مصطفی رسول خدا تو را به حق علی شاه دین پناه، قسم

تو را به عصمت زهرا و عزت حسنین تو را به حضرت سجاد نیّر اعظم

تو را به باقر و صادق امام دین پرور تو را به باب گرامیت ملجأ عالم

به حق رهبر هشتم پناه خلق جهان بزرگ حجت گیتی....

به نور دیده او حضرت جواد و نقی به حق عسگری و حق رهبر خاتم

امام مهدی موعود منجی گیتی یگانه نخبه اولاد حضرت آدم

همان که پر کند از عدل و داد روی زمین ز بعد آن که شود پر ز ظلم و جور و ستم

به حال «لطفی صافی» نظر کنید که هست ز هول روز قیامت اسیر غصه و غم

به مسلمین گرفتار در حجاز و عراق که از جفای عدو روزشان بود مظلم

عنایتی بنمایید و قاهرانه کنید ز کعبه و ز حرم، قطع دست نامحرم

زنید ریشه صدامیان کافر کیش تمامشان بفرستید در دیار عدم

درود ما به رسول و به اهل بیت رسول که هست منطق ما در مدیحشان ابکم

نصیب دشمن اسلام ضعف و سستی باد نصیب لشگر دین خدا ثبات قدم

* * *

آیه الله العظمی لطف الله صافی

به قم که پایگه شیعیان آگاه است مزار عصمت کبری ولیّه الله است

اَیا کسی که بر این آستان سائی سر بهوش باش که دختِ خلیفه الله است(۱)

* * *

این روضه که مظهر آیات کبریاست آرامگاه بانوی دین خواهر رضاست

مطلوب شیعیان و محبّان اهل بیت مقصودِ اهل دل بُود و مشهدِ لقاست(۲)

* * *

این روضه صفیّه حق خواهر رضاست یا خود اگر غلط نکنم عرش کبریاست

معصومه بنتِ موسیِ جعفر که تربتش بر دیده اعاظم و اعلام توتیاست(۳)

* * *

با روی سیاه و بار سنگین گناه با خجلت و شرمساری و حال تباه

در حضرتِ معصومه گزیدیم پناه یا فاطمه اشفعی لنا عندالله(۴)

* * *

شمیم فرح زا

۱- ۱ . کریمه اهل بیت، ص ۴۱۰.

۲- ۲ . همان، صص ۴۱۰ _ ۴۱۱.

۳- ۳ . همان، صص ۴۱۰ - ۴۱۱.

۴- ۴ . همان، ص ۳۶۴.

آیه الله علی صافی گلپایگانی

یکی دختر از نسل پاک پیمبر به قم آمد و قم از او شد منوّر

از این باغ در قم گلی سر برآورد که نزدش چو خارند گلهای دیگر

فراتر جلال و مقامش از آن است که گل گویمش چون ز گل هست برتر

از او با طراوت شده جمله گلها از او باصفا گشته و روح پرور

طلب می نمایند از او دست گیری به گاه شداید چه اصغر چه اکبر

مه برج عصمت که از فرط رفعت بود ماه و خورشید او را مسخّر

هوایش ببین در سرِ آفتاب است که نور افکَنَد بر زمین مهر خاور

از این رو شبانگاه هم نور خود را رساند بدرگاه او ماه انور

شمیم فرح زائی از بارگاهش کند عالمی را پر از مشک و عنبر

فرشته برد تا غبار درش را نهد گیسوان را بخاکش مکرر

عجب نیست گر بر در آستانش مَلَک با تواضع نهد روز و شب سر

یکی چشم دل را نما باز و بنگر چرا شهر قم دارد این کرّ و این فرّ

لسان من ار باشدش این طلاقت که از بحر طبعم دهم درّ و گوهر

ندارم توانی که مدحش سرایم که از درک عقل است قدرش فزونتر

از آن مدح او می نمایم به اخلاص که زادی شود بهر من روز محشر

«علی» فاش برگو که ممدوح تو کیست؟ بگویم بُوَد دخت موسی بن جعفر

نهال برومند بستان احمد عزیز دل فاطمه جان حیدر

درِ آستانش به روی همه باز از او فیض گیرد چه کهتر چه مهتر

الا ای عزیز خدا ای که هستی تو معصومه و عصمت حیّ داور

لبان و زبانم به مدح تو گویا منم دوستی بینوا و محقّر

اگر خوبم ار بد گدای شمایم ندارم به غیر از شما یار و یاور

هوای شما چون بود بر سر من نمائید از دوستانم مقرّر

ص: ۲۳

* * *

جلوه حسن خدا

آیه الله علی صافی گلپایگانی

این که بینی قم بلند آوازه در دنیا بود از طفیل دختر صدیقه کبری بود

این که از جنّت دری باز است در این سرزمین شاهدی از حشمت این بانوی عظمی بود

این که بینی از برای قم بود این اسم و رسم از برای حضرت معصومه این غوغا بود

حضرت معصومه آن دختر که سبط مصطفی است نوگلی از بوستان حضرت زهرا بود

حضرت معصومه بانویی که همچون مادرش پیشوای بانوان و اسوه آن ها بود

زآسمان احمدی ماهی فرود آمد به قم کز شعاعش تا ابد روشن فضای ما بود

نونهالی از امیرالمؤمنین در قم غنود کز جلالش در شگفتی شاخه طوبی بود

دختری از حضرت زهرا گرفت اینجا مقام کز بزرگی افتخار آدم و حوا بود

سایه اش افتاد تا از لطف حق بر شهر قم باب رحمت تا به روز حشر در آن وا بود

هر چه بینی شهر قم دارد بود از فیض او هر چه رحمت دارد از این مبدأ اعلا بود

پرتوی از نور زهرا و علی تابیده است جلوه حسن خدایی اندر این مجلی بود

کیست این دختر همان کو آستان حضرتش مهبط خیل ملک از عالم بالا بود

کیست این دختر همان کز شوکت و عز و جلال پایه قدرش فزون زین گنبد خضرا بود

کیست این دختر همان دختر که سیل مخلصین رو به سوی کویش از اعلا و از ادنی بود

دختر موسی بن جعفر سرور اهل یقین حجه هفتم ولیِّ قادر یکتا بود

خواهر هشتم ولیّ حضرت باری رضا آنکه بر ما همچو بابش سیّد و مولا بود

از امام هشتم و زین خواهر معصومه اش مُلک ما ایمن ز شرّ و فتنه و بلوا بود

عالمی را روز و شب سویش بود روی نیاز ملجا خلق خدا از پیر و از برنا بود

بهره ور تنها نه قم زو شد که همچون آفتاب نور او تابنده اندر خشکی و دریا بود

ص: ۲۴

دین و دانش گر زقم شد منتشر اندر جهان هر چه باشد قطره ای زین بحر گوهر زا بود

گر هزاران شمع دانش در دیارش روشن است منشأ نور همه این نیّر والا بود

روز و شب گر گمرهان آرند اندر راه راست این همه توفیق از او شامل آنها بود

چون درِ علم نبی تنها علی مرتضی است این در اندر خانه و این خاندان تنها بود

پس روا باشد زفیض دخترش کاندر قم است منتشر آن علم و آن دانش هم از اینجا بود

سال ها چون بندگان بردم به درگاهش پناه چون که درگاهش به از دنیا و مافیها بود

خوش به حال آن که بر این خاندان برده پناه متکی هر جا به لطف عترت طه بود

دختر موسی بن جعفر از ثنایت عاجزم گرچه در من طبع شعر و منطق گویا بود

چون «علی صافی گلپایگانی» با خلوص این قصیده گفته و او را تمنّاها بود

حق بود او را دهی با دست احسانت صله چون شما را با ضعیفان این سر و سودا بود

من گنه کارم شفاعت کن زمن نزد خدا با تمام رو سیاهی اینم استدعا بود

* * *

دریای جود

آیه الله علی صافی گلپایگانی

ای دل بیا و کام دل از این حرم بگیر حاجت بیا از این حرم محترم بگیر

اینجا کسی غنوده که از حق گرفته فیض فیضی زفیض او ز ولیّ النعم بگیر

دریای جود، او بود و خاندان او برخیز و بهره ای تو ز بحر کرم بگیر

از بهر این جهان طلب خیر از او بکن هم باشفاعتش تو بهشت ارم بگیر

از آستان حضرت معصومه، بینوا برگ و نوا برای دو عالم تو هم بگیر

در حبّ اهل بیت اگر صادقی «علی» چشم طمع زغیر، چه بیش و چه کم بگیر

بگذار ماسوی و برو در ره خدا دینار را رها کن و دل از درم بگیر

* * *

ص: ۲۵

حریم عصمت

آیه الله علی صافی گلپایگانی

ای که در این آستان پا می گذاری هوش دار کاین حرم باشد حریم عصمت پروردگار

در حریم حضرت معصومه پا نه با خلوص تا بگیری از خدایش آنچه داری انتظار

این مقام قرب حق است و از این ره می توان هم به دست آری بهشت و هم رها گردی ز نار

دختر موسی بن جعفر جسته در اینجا مکان فخر کن کاندر حریم او تو را دادند بار

هر چه می خواهی بخواه از او که با اذن خدا هست قادر بر عطا و باشدش این اقتدار

سال هایی شد گدای آستان او شدم تا بگیرد دست من امروز و در روز شمار

بر «علیِّ صافی گلپایگانی» از کرم منّتی نه، تا رها گردد زرنج و انکسار

* * *

فیض کبریا

آیه الله علی صافی گلپایگانی

ای عصمت خدا که به اخلاص و بی ریا دست نیاز پیش تو بگشاده اولیا

پیش خدا تو واسطه فیضی و به تو رو آورند خلق گَهِ شدّت و عنا

هم این جهان مرا ز بلایا نجات ده هم آن جهان ز آتش دوزخ نما رها

راه شماست راه خدا و سلوک آن ما را به سوی قرب خدا هست رهگشا

معصومه است نام شریفت که همچو نام دوری زِهَر نقیصه و عاری زِهر خطا

تنها نه قم، نه کشور ایران، که عالَمی چشم امید بسته بر این فیض کبریا

قم هر چه دارد از برکات وجود اوست سطح جهان زدانش خود کرده باصفا

دارد «علی» امید که فیض جوار او او را کند زرنج و غم و ابتلا جدا

* * *

ص: ۲۶

گنج پر بها

آیه الله علی صافی گلپایگانی

گر قم به نور دانش و بینش منوّر است این از طفیل دختر موسی بن جعفر است

گر از بهشت باز دری هست سوی قم گر ساحتش چو باغ جنان روح پرور است

گر گشته عشّ آل محمد زمین قم ور مایه امید جهانی سراسر است

گر آخر الزمان بود اینجا پناهگاه هر کس بدان پناه برد ایمن از شر است

از احترام اوست که قم دارد این مقام نامش زفیض اوست که سر فصل دفتر است

این منزلت ز حضرت معصومه یافته نوری که ساطع است از این مهر انور است

نور نبوت است و ولایت که این چنین از قم به آسمان و زمین نور گستر است

او کیست فاطمه، گلِ گلزار فاطمه مانند نامش از همه رِجسی مطهّر است

او بهر اهل بیت بود مایه شرف او بضعه پیمبر و ساقی کوثر است

آن را که مام فاطمه باشد، پدر علی بی شبهه مستحق همین گونه دختر است

جا دارد افتخار کند قم به عالمی زین گنج پر بها که در این خاک اندر است

این گنج کیست؟ آنکه منزّه ز هر بدی این گنج کیست؟ فیض خداوند اکبر است

این است آن که درد خلایق کند دوا پشت و پناه مردم محروم و مضطر است

هر کس که هست مرد و زن از پیر تا جوان محتاج لطف اوست چه کهتر چه مهتر است

امروز هست بقعه او مأمن و پناه با اذن حق شفیعه فردای محشر است

دست نیاز جمله، سوی آستان اوست چشم امید هر که ببینی به این در است

بس سال هاست عاکف این آستانه ام از نور عشق او دل و جانم منوّر است

این نور را مده «علی» از دست چون که آن از هر چه زاد و توشه بیاریم بهتر است

حاجت از او بخواه که با قدرت خدا بهرش روا نمودن حاجت میسّر است

* * *

آیه الله علی صافی گلپایگانی

این بارگاه دختر موسی بن جعفر است یا گوشوار عرش خداوند اکبر است

سبط پیمبر است که اینجا غنوده است نور دو چشم حیدر و زهرای اطهر است

* * *

این حرم امن که در قم به پاست خاك درش بوسه گه اولیاست

حضرت معصومه عزیز خداست شافعه محشر و روز جزاست

* * *

این بقعه ای که نور فشاند به آسمان این بقعه ای که دیده خلق است سوی آن

این بارگاه دختر موسی بن جعفر است باشد چو بابِ خویش پناه جهانیان

* * *

این آستانه ای که به او چشم ماسوا است دخت امام هفتم و ناموس کبریاست

نبود عجب که مایه امید عالم است زیرا که پاره تن پیغمبر خداست

* * *

این عمر، چه ناخوش و چه خوش گشت تباه با نور ولایت شما طی شد راه

هستید به هر حال شما پشت و پناه یا فاطمه اشفعی لنا عندالله

* * *

بیا که حضرت معصومه را مقام اینجاست ببین صفوف ملك را به احترام اینجاست

بخواه حاجت خود هر که هستی ای محتاج که ملجأ همه مردم زخاص و عام اینجاست

* * *

قم قبله آمال

آیه الله العظمی سیدحسین شمس

قم قبله گه اهل وفا اهل کمال است آرامگه مکرمت و قرب، وصال است

ص: ۲۹

او گر چه بود دخت نبی، دخت وصی، دخت بتول است این بالعرض است، بالعرضش نیز کمال است

لکن که چو بالذّات مر او راست کمالی شأنی است برایش بَرِ حق، بین چه کمالی

آن قرب وی است به حق، شأن و کمالی بالذات بهتر بود از جمله کمالات، بالذات

از آن جهتش از، او شفاعت خواهی هنگام زیارتش از او، چنین خواهی

«یا فاطمه اشفعی لی عند الله» چون بهر تو «شأن من الشأن» بود نَزدِ اللّه

پس شخصیت او را تو، به قرب حق دان شخصیت ذاتیش، به این شخصیت دان

شخصیت بالعرض، بسی شأن و کمال لکن متفاوت است کمالیّ و کمال

چون جدّ امجدش، در او هر دو جهت کامل بُدی از هر جهت و هر دو جهت

دخت نبی و کفو وصی و مام ولی این بالعرض است، کمال نیکو است بسی

لکن که چو بالذّات کمالاتی واجد «لولاک لما خلقت الافلاک» برایش شاهد

هر چند خطاب فرد و معنا جمعی است پس امّ ابیها به حقیقت این معنی است

نازل شده جبرئیل بر او بهر پیام این بهر کمال و قرب او به حق است و وصال

دارا بود او عصمت کبری به یقین دان آیه تطهیر دلیل است بر این

او سیده نساء و خیر نسوان است او عالمه و عابده حبیبه سبحان است

قم مرکز و منبع کمال و ادب است تعبیر به «عشّ اهل بیت» کان شرف است

قم مکتب فقه است و فقاهت به یقین هم اکبر و هم اصغر، با منطق دین

قم مرکز نشر ادب و علم و کمال هم تربیت رجال با جاه و جلال

قم مصدر احکام کتاب و سنّت هم مرکز رفع مشکلات امّت

قم قبله آمال جهان اهل کمال پاسخ گوی طالبان حق اهل ضلال

قم مرکز ثقل انواع علوم دین است چون مجمع اهل فضل و حاملان دین است

قم مرکز نشر علم خاندان عصمت آن مفتخر است به این مقام ذی رفعت

* * *

ص: ۳۰

تجلی سینا

آیه الله محمدحسین آیتی بیرجندی

ای دل بِهَل سراچه دنیا را ماوا نمای جنت ماوا را

پا بر بساط قرب تقدس نه ای جان بجوی قرب تعالی را

عقل است رخش بادیه پیمایی بگشای بند بادیه پیما را

بر اشهب براق نبی زین نه کن برگ و ساز لیله اسرا را

احرام بند در حرم ای سالک آن گه درآی مسجد اقصا را

در خلد رو کرامت و رضوان بین در عرش بین تجلی ابهی را

عالم همه مظاهر و اسماءاند در اسم بین جمال مسما را

حسن و جمال آنچه بود پیدا حاکی است حسن مبدء اعلی را

آفاق و انفس اند همه آیات مرآت بین و روی دل آرا را

تا شاهد جمال بیاراید ماه آفرید و طلعت زیبا را

مهر آفرید و چهر دل افروزان خاک آفرید و عنبر سارا را

باغ آفرید و عارض روح افزا سرو آفرید و قامت رعنا را

لعل آفرید و باغ گل ریحان چشم آفرید و نرگس شهلا را

تا آیت کمال پدید آرد علم آفرید و خاطر دانا را

نیروی طبع و نفس چو دانایی تقدیس کن خدای توانا را

ای خواجه چند کودک و نادانی دل می نهی زخارف دنیا را

فردا زدست می رودت فرصت امروز سازْ چاره فردا را

بر کن دل از دو روزه این دنیا جاوید خواه دولت عقبا را

اعمال خیر دان بمثل طوبا انداز دست شاخه طوبا را

چشم وفا چه داری از این دنیا بگشای چشم و دیده بینا را

افکند قصر کشور قیصر را بشکست طاق دولت کسرا را

ص: ۳۱

یک ره به کاسه سر هرمز بین یاد آر ناز و نعمت دارا را

از لوح سرنوشت سر شاهان امروز خوان صحیفه فردا را

خواهی سعادت دو جهان مگسل پیوند آل و عترت طاها را

بگشای چشم «موسوی» ار داری بنگر به قم تجلی سینا را

مشکوه نور بین و فروزانش شمع و چراغ یثرب و بطحا را

حوران خلد سرمه کنند آری خاک مزار دختر موسی را

بانوی هشت جنت و هفت ایوان کاویز قبّه کرده ثریا را

مرآت ذات فاطمه در گیتی خود یادگار زهره زهرا را

معصومه اش ز عرش لقب آمد ثانی چه بود عصمت کبرا را

سلطان هشتم است دری یکتا وین خواهر است آن در یکتا را

گر آیتی بدان مقر دانش بفرستد این چکامه شیوا را

از فیض آستان شما دارد حسن بیان و منطق گویا را(۱)

* * *

مریم آل پیامبر صلی الله علیه و آله

لبنان اگر ز مریم و عیسی شرف فزود اینجا مقام مریم آل پیامبر است

بانوی خلد زینب صغری که در صفان خود یادگار زهره زهرای ازهر است

اخت امام هشتم و سلطان دین رضا کش آستان، به روضه رضوان برابر است

این آستانه ایست که از لطف ذوالجلال خادم فرشته دارد و جاروب شهپر است

بگذار سر به خاک به فرق فرقدان از آسمان آل علی تاج و افسر است

۱- ۱ . گنجینه دانشمندان، محمد شریف رازی، تهران، کتابفروش اسلامیه، ۱۳۵۲ هـ.ش.، ج ۱، صص ۲۲ _ ۲۳.

امروز کن زیارت خاتون موسوی فردا گرت امید شفاعت به محشر است

آل رسول جمله پراکنده در جهان همچون ستارگان که بر این چرخ اخضر است

آن یک به طوس و قبر دگر در دیار قم در کاظمیه مدفن موسی به جعفر است

در نینوا ز خون شهیدان کربلا روی زمین چو لاله گل رنگ احمر است

این قطعه لطیف در این بقعه شریف با زر سزد نوشته که شایان زیور است

* * *

فاطمه ثانی

آیت الله میرزا محمد ثقفی تهرانی

ای که به خلق جهان تویی سر و سرور شأن تو از قدر کاینات فزون تر

وقت ثنای تو ماتْ عقلِ خردمند گاه مدیح تو محوْ فکرِ سخنور

سایر وهم ار رسد به پایه قدرت بال و پرش سوزد ار بود چو سمندر

شانه گیسوی توست، پنجه خورشید آینه روی توست ماه منوّر

رشحه ای از نور طلعت تو به افلاک بر شد و افلاک از آن شدند پراختر

عکس زابروی تو هلال چو برداشت گشت مشار الیه خلق سراسر

بهر وجود تو خلق گشته دو عالم بهر تو گردیده کاینات مسخر

خلقت هستی، تو داده ای به همه خلق زآنرو مهتر تویی بر این همه کهتر

آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی از مدد فیض تو شدند پیمبر

کفو تو را چون نکرد خلق خداوند زآن ننمودی به عمر خویش تو شوهر

خلق جهان جمله اند زوج و خدا فرد تو چو خدا فردی و نداری همسر

ذرّه ای از عصمتت زنان جهان را گر برسد مریمندْ جمله و هاجر

شبنمی از جودِ توست رحمت نیسان سبزه ای از کِشت توست گنبد اخضر

دست کشیدی مگر تو بر سر آهو کز وی حاصل شد است نافه اذفر

ص: ۳۳

«واللّیل» از موی تو شد است مبیَّن «والشّمس» از طلعت تو گشته مفسَّر

باب عطایت گشاده بر همه عالم چشم امید خلایق است بر این در

گرد ضریحت دوای اکمه و ابرص گرد حریمت شفای عاجز و مضطر

حکم الهی به مهر توست مسجل امر خدایی به حبّ تو است مقرّر

بضعه زهرایی و سلاله حیدر نور دو چشم نبی، حبیبه داور

فاطمه ثانیی به عالم ظاهر لیک به معنی تویی همان و نه دیگر

مظهر حقّند خانواده عصمت جلوه ربّند دودمان مطهّر

بسته لبم لم یلد و گر نه بگویم دخت خدای است بنت موسی جعفر

عمر تو کوتاه همچو شاخه گل بود چون تو بزرگی و این سراست محقّر

نیست مرا غیر درگه تو پناهی آخر و اوّل تویی و اول و آخر(۱)

* * *

گل گلشن فاطمی

حجه الاسلام و المسلمین علی دوانی

ز باد حوادث گلی از پیمبر در این خاک عنبرفشان آرمیده

یکی لاله از لاله زار ولایت به گلزار قم بین چسان آرمیده

گل گلشن فاطمی بین که چونان زدست قضا نوجوان آرمیده

در این بارگاه رفیع دل افروز نهان زیب تاج کیان آرمیده

در این ارض اقدس یکی گوهر پاک به تقدیر چرخ زمان آرمیده

درخشان مهی دخت موسی بن جعفر کزو کشوری در امان آرمیده

جبین سا به خاک درش هان که بی شک در این بقعه جانِ جهان آرمیده

بگِرد حریمش بسان کبوتر هزاران ز روحانیان آرمیده

به پیرامن مشعل پر فروغش شهان و دو صد عالمان آرمیده

ص: ۳۴

۱- ۱ . گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۲۱.

به فردوسیان گو به قم اندر آیند که زینت ده حوریان آرمیده

کمال و شرف، علم و جاه و جلالت به هر سوی این آستان آرمیده

به هر جا که گامی نهی با تأمل فسرده تنی شادمان آرمیده

قدم ها به آرامی این جا فرو نه که در این زمین گل رخان آرمیده

به عبرت نظر کن که بینی در این جا هزاران سرو روان آرمیده

هزاران گل و بلبل و سرو و سوسن دو صد نرگس و ارغوان آرمیده

بسی اختران فروزنده باشند که در زیر این آسمان آرمیده

خوش آنان که در «قم» همی جان سپارند خوش آن کو در این گلْ مکان آرمیده

خوش آن روزگاری که در «قم» گذشت خوشا حال آن که شبان آرمیده

چه غم دارد از روز محشر «دوانی» که در ظلّ این سایبان آرمیده(۱)

گوهر خجسته خصال

حجه الاسلام و المسلمین محمد محمدی اشتهاردی

ای سرزمین قم تو کن از روی افتخار ز آن گوهر خجسته خصال، اخت شهریار

بر سایر اراضی عالم ز عزوجاه فخر و سرور، هر دم و هر لحظه بی فکار

برگو به آسمان که مبال از ستارگان در من ستاره شرف است و خور نهار

کاو خواهر امام بود، دختر امام هم عمّه امام و ز عصمت چو هشت و چار

همواره شیعه از ره صدق، می کند خطاب بر دخت مصطفی و نگهدار ذوالفقار

ای گوهر یگانه عصمت، در شرف وی منبع فضائل و معنا و اعتبار

دخت امام موسی جعفر شه حجاز باشی در این زمین، زجدت تو یادگار

۱- ۱ . مفاخر الإسلام، علی دوانی، تهران، ج ۱۱، ص ۷۱۶.

خاک درت بُدی و بود توتیای چشم مهر رخت، حکایت و مرآت نور یار

دارند فرشتگان زسر التجاء و صدق اندر سرای تو سر تعظیم و روی خوار

قربان شوند و چاکر درگاهت ای مبین ای گوهر نه صدف عفت و وقار

از فرتو است «حوزه علمیه» با شکوه از لطف تو است رونق آن، جمله بر قرار

اندر حوادث و خطر و پستی و فراز باشی پناه و یاور این «یار» ارجدار

از نور تو است دیده خفاش بی قرار از کوی تو است ایده دشمن، تار و مار

زیبد کنی شفاعت ما را ز روز حشر ای شافع شکسته دلان نزد کردگار

ز آنروی که «شفیعه» بود مر تو را لقب بهر دلیل در زیارت او «اشفعی» بیار

دارد «محمدی» زسر صدق و بندگی صبح و مسا در کنف لطف تو بهار(۱)

* * *

روشنای قم و مشهد

حجه الاسلام و المسلمین جواد محدثی

خورشید دین می تابد از خاک خراسان ظلمت گریزان است و خفّاشان هراسان

ایران ما مدیون لطف بی حد توست این جلوه های جاودان از مرقد توست

«مشهد» ز تو، شهر «قم» از معصومه روشن لطف شما بر هم زنِ نیرنگ دشمن

قم، گشته از دریای علمت پر تلاطم قم، مشهد علم است و مشهد، خانه قم

از خاکبوس آستانت گرچه دوریم عشق تو را در سینه داریم و صبوریم

ای نور تو در جبهه حق، پرتوافکن در پشت جبهه درگهت مأوا و مأمن

آنان که با خون، ره به دیو و دد گرفتند درس شهادت از قم و مشهد گرفتند

آغوش بگشادند هر تیر بلا را تا متصل سازند طوس و کربلا را

۱- ۱ . حضرت معصومه علیهاالسلام ، فاطمه دوم، محمد محمدی اشتهاردی، صص ۱۲۹_۱۳۰.

آری! شرار عشق تو افسردنی نیست این جان به تو زنده است و هرگز مردنی نیست

دارالشفای درگهت جانباز دارد کمتر زآهو نیست! او هم راز دارد(1)

* * *

۱- ۱ . فرهنگ کوثر، ش ۴، ص ۶۲.

نگین قم

حجه الاسلام و المسلمین جواد محدثی

شهرها انگشترند و «قم» نگین قم، هماره حجّت روی زمین

تربت قم، قبله عشق و وفاست شهر علم و شهر ایمان و صفاست

مرقد «معصومه» چشم شهر ما مِهر او جانهای ما را کهربا

دختری از اهل بیت آفتاب وارثِ دُرّ حیا، گنج حجاب

در حریمش مرغ دل پر می زند هر گرفتار آمده، در می زند

هر دلی اینجاست مجذوبِ حرم جان، اسیر رشته جود و کرم

این حرم باشد ملائک را مطاف زائران را ارمغان، عشق و عفاف

آستان بوسش بسی فرزانگان معرفت آموز، از این آستان

دیده پاکان به قبرش دوخته عصمت و پاکی از آن آموخته

«حوزه قم» هاله ای بر گردِ آن فقه و احکام خدا را مرزبان

قم همیشه رفته راه مستقیم بوده در مهد هدایتها مقیم

قم نمی بیند مگر خواب قیام تیغ قم بیگانه باشد از نیام

شهر خون، شهر شرف، شهر جهاد شهر فقه و حوزه، علم و اجتهاد

هر کجا را هر چه سیرت داده اند اهل قم را هم بصیرت داده اند

نقطه قاف قیامند اهلِ قم برقِ تیغِ بی نیامند اهل قم

اهل قم، ز اوّل ولایت داشتند در دل و در دیده، «آیت» داشتند

سر نمی سودند، جز بر پای دین دل نمی دادند الاّ بر یقین

دین، مطیعِ امر مولا بودن است راه را با رهنما پیمودن است

دختر «موسی بن جعفر» را درود کز عنایاتش تراوید این سرود(۱)

۱- ۱ . آئینه عفاف، محمود شاهرخی و مشفق کاشانی، صص ۳۱_۳۲.

* * *

حریم خدا

مرحوم حجه الاسلام سید جعفر احتشام

ای خاک پاک قم چه لطیف و معطری خاکی، ولی ز ذوق و صفا بند گوهری

گوهر کجا و شأن تو نبود عجیب اگر گویم زقدر و منزلت از عرش برتری

بس باشد این مقام تو را ای زمین قم مدفن برای دختر موسی بن جعفری

آن بانوی حریم امامت که مام دهر نازاده بعد فاطمه یک همچو دختری

یا فاطمه، حریم خدا، بضعه بتول محبوبه مکرمه حیّ داوری

هستی تو دخت موسی و اخت رضا یقین گردون ندیده همچو پدر هم برادری

فخر امام هفتم و هشتم که از شرف وی را یگانه دختر و آن را تو خواهری

مریم که حق زجمله زن هاش برگزید شایسته نیست آن که کند با تو همسری

از لطف خاص و عام تو ای عصمت اله بر عاصیان شفیعه فردای محشری

صد حیف یوم طف نبودی به کربلا بینی بنات فاطمه با حال مضطری

وان یک شکسته بازو و آن یک دریده گوش وان دیگری به چنگ لئیم ستمگری

زینب کشید ناله که یا ایها الرسول بین بهر ما نمانده نه اکبر نه اصغری

یا فاطمه به جان عزیز برادرت بر «احتشام» لطف نما قصر اخضری(۱)

* * *

شمیم دلکش

حجه الاسلام و المسلمین شمس اصطهباناتی

ای دل بشارتی دهمت زآستان قم وز خاک آستان ملک پاسبان قم

۱– ۱ . فروغی از کوثر، الیاس محمد بیگی، قم، زائر، ۱۳۷۹، ص ۹۶.

وز روضه و حریم جواهر نشان قم وز آن شمیم دلکش عنبر فشان قم

ز آن مه که جلوه می کند از آسمان قم ز آن گل که آبرو شده بر بوستان قم

ز آن حور ناز پرور باغ جنان قم ز آن طایر خجسته خلد آشیان قم

ز آن بارگه که روی جهانی بدان در است

جائی که روح و نزهت او آسمانی است روح القدس مهندس و یزدانش بانی است

صبحش خروس عرش به گلدسته خوانی است شامش حیات و زندگی جاودانی است

گر گویمش معاینه فردوس ثانی است از طبع نارسا ز کوته بیانی است

آن باغ جان که مایه وجد و جوانی است به از بهشت پر نعم آنچنانی است

بی شبهه آستان قم از خلد بهتر است

بنوشته اند خط شرف بر جبین قم بالد به خویش خاک سعادت قرین قم

گنجی گران بهاست دفین در زمین قم پیداست قدر و قیمت قم از دفین قم

علم است و فیض و رحمت و معجز قرین قم سرشار گشته لطف خدا ز آستین قم

فضل و هنر عجین شده با ماء و طین قم بس پربهاست حلقه علم از نگین قم

شهری که علم را ز همه باب مصدر است

آری قم است مکتب اعلام معرفت نوشیده اند از خم او جام معرفت

ایوان او کتیبه ارقام معرفت زآن بارگه بلند بود نام معرفت

گیرند از معارف آن کام معرفت آنجا به عمر بگذرد ایام معرفت

چون معرفت به طاق و رواقش مصور است

خاک قم از کجا به تقرّب رسیده است ایوانش از چه رو به فلک سر کشیده است

این قرب و منزلت زجوار که دیده است این جان جان که در دل قم آرمیده است

معصومه ای است این که حقش برگزیده است مرضیه ای است این که زنور آفریده است

محموده ای است این که صفاتش حمیده است این مه که بدر ماه به پیشش خمیده است

بانوی دهر دختر موسی بن جعفر است

اغراق نیست خوانمش ار فوق آفتاب زیرا که با تجلی یزدان به هیچ باب

خورشید و ماه نیست به یک زره در حساب این نو عروس عفت و این گوهر خوشاب

این آسمان عصمت و وین نور مستطاب نور الهی است بلاشک و ارتیاب

محبوب عالمند وِرا جدّ و مام و باب انوار خمسه را که ستودند در کتاب

این دخت ناز پرور از آن باب و مادر است

شایسته شرافت و بایسته نسب ممتاز در نسب شد و بی مثل در حسب

جدش محمد عربی سید عرب بابش علی امام خلایق ولیّ رب

مامش بتول فاطمه مخصوص و منتخب و آن جد و باب، خلقت اشیاء را سبب

نام شریف فاطمه، معصومه اش لقب زان مرتبت مدار تو ای بی خبر عجب

گر خادمش فرشته و رضوانش چاکر است

نسل شه و سلیل شه و دخت و اخت شاه بانوی عرش و زینت فرش و سپهر جاه

از نورش اکتساب کنند آفتاب و ماه هر دردمند را حرمش ملجأ و پناه

پیداست شأن و شوکت از آن صحن و بارگاه آن روضه را مَلَک به ادب می کند نگاه

سرهای سروران به درش همچو خاک راه این نکته روشن است و در آن نیست اشتباه

کاینجا مقام بضعه پاک پیمبر است

قبرش ریاض جنتی از صدر تا ساق رضوان به شوق خادمیش بر در وثاق

مؤمن پی زیارت قبرش به اشتیاق مشتاق آستانه اش از مصر تا عراق

جان و دل است عاشق آن روضه و رواق هر کس مجاور است در آن صحن و بام و طاق

یک ذره نیست زندگیش تلخ در مذاق کافر به اذن حق شده بی شبهه در محاق

تا آن مناره مأذن الله اکبر است

ای نور چشم موسی جعفر مه صفا آرام جان فاطمه فرزند مصطفی

منظور مصطفایی و محبوب مرتضی مذکور در لسان حَسَن شاه مجتبی

ممدوح در بیان حسین شاه کربلا زین العباد گفته تو را آن زمان دعا

ص: ۴۲

بنموده اند باقر و صادق تو را ثنا موسی بن جعفرت پدر ای خواهر رضا

معصومه ای که قبر تو معصوم پرور است

ما را به آستان مقدس برات کن ما را سوی خدای حوالت نجات کن

ما را رها زبند غم از شش جهات کن آسان بما زپنجه خود مشکلات کن

ما زائر توایم به ما التفات کن محو از جریده های عمل سیئات کن

بی خوف و ترس در سکرات ممات کن بر ما نظر در این دو سه روز حیات کن

و اندم که شمس حاضر غوغای محشر است(۱)

* * *

۱- ۱ . منظومه شمس یا جلوه ابدیت، صص ۳۱۰_۳۱۵.

توتیای دیده حور

حجه الاسلام و المسلمین عباس مصباح زاده

گر حور زُلْف غالیه پرور کند همی خود توتیا زتربتِ این در کند همی

این بارگاهِ کیست که نور رواق آن آفاق را به جلوه منّور کند همی

این بارگاه کیست که بیت الحرام را اندر حریم خویش مصوّر کند همی

این بارگاه کیست که صاحبدل از صفا یادی ز فیضِ وادی «مَشعر» کند همی

این بارگاه کیست که بهر طراوتش اسپند و عود حور به مَجمر کند همی

این بارگاه کیست که از فیض احمدی کشتی به بحر علم شناور کند همی

این بارگاه کیست که صیتِ علوم آن آفاق را زخویش مسخّر کند همی

این بارگاه کیست که زائرْ زیارتش با شوق حجِّ کعبه برابر کند همی

این بارگاه کیست که از مغفرت عَلَم برپا به زیرِ گنبد اخضر کند همی

این بارگاه کیست که زان خواهری عزیز رو سوی طوس یاد برادر کند همی

این بارگاه کیست که آن بِضعهُ الرسول فرمان دهی به مریم و هاجر کند همی

این بارگاه کیست که شمسُ الشموس طوس بهر زیارت آید و با فر کند همی

این بارگاه دختر موسی بن جعفر است معصومه، کسب نام زمادر کند همی

نامش بود چو جدّه خود نام فاطمه زین نامْ عرش زینت و زیور کند همی

نار جحیم و شعله آن در پل صراط پروا زدختِ موسی جعفر کند همی

این درگه است تا که شفاعت به عاصیان در حشر از سلاله حیدر کند همی

هم دخت و خواهر است و هم او عمّه امام حقش شفیعه در صف محشر کند همی

ای شهر قم ببال به خود زان که جبرئیل راهِ بهشت باز از این در کند همی

شهرِ قم است شهر قیام مبارزان در راه اهل بیت فدا سر کند همی

شهر قم است شهر احادیث اهل بیت نشر خبر زآل پیمبر کند همی

ص: ۴۴

هر گه که نفخه ای رسد از خاکِ پاک آن عالم زعطر خویش معطر کند همی

لب تشنگان وادی حیرت در این مکان سیرابْ جان زچشمه کوثر کند همی

بهر شفاعت دو جهان خلقت ورا چون فاطمه ودیعه داور کند همی

بی شک عنایتی زقضایِ حوائجش از لطف سوی زائر مضطر کند همی

هم رفع قید مؤمن مخلص همی کند هم دفع کید دشمن کافر کند همی

آن را که ظلم و جرم و گنه بسته دست و پای رو بر دَرِ شفیعه محشر کند همی

هر عالمی به راه فضیلت به صد امید کسبِ شرف ز دولتِ این در کند همی

ای بی بیِ دو عالم و ای عصمتِ دو کَونْ ای آن که فیض تو مِس جان زرْ کند همی

«مصباح» وصف تو نتواند به حق سرود پُر گر دو صد صحیفه دفتر کند همی

امید آن که از در لطفت نرانیم وصفِ تو گر چو قند مکرّر کند همی(۱)

* * *

۱- ۱ . کریمه اهل بیت، صص ۴۰۶_۴۰۹.

قلّه شرف

حجه الاسلام حاج شیخ اسدالله جوانمرد

قم حرم عترت خیرالوراست مأمن اولاد رسول خداست

آل نبی راست بلند آشیان قلّه قاف است و مصون از بلاست

کوفه کوچک بود و شهر علم دانش از اینجا به دگر شهرهاست

یک در از اینجاست به سوی بهشت زان چو جنان این حرمِ با صفاست

مطمح انظار همه اولیا مجمع مردان حق و اتقیاست

در یورش فتنه آخر زمان فاطمیان را زبلا ملتجاست

مدفن اولاد امامان پاک مرقد معصومه بنت الهداست

شاخه شمشاد رسول امین میوه باغ علی مرتضاست

اختر برج شرف هفتمین خواهر با مهر امام رضاست

در شرف و قدر و جلال و حیا وارثه فاطمه خیر النّساست

جذبه عشق حرمش شیعه را رابطه و انسِ کَهْ و کهرباست

خاک درش دیده عشاق را در شرف و قدر بهین توتیاست

هر که زیارت کند او را به «قم» روز جزا باغ جنانش جزاست

گر همه خلق جهان را خدا خاطر معصومه ببخشد رواست

مژده بده خسته هر درد را رو حرم فاطمه دار الشّفاست

یک نظر از لطف و عنایت کند گر به «فتی» دختر موسی بجاست(۱)

* * *

اجیرینا، اجیرینا

۱- ۱ . کریمه اهل بیت، صص ۳۷۲_۳۷۴.

حجت الاسلام و المسلمین سید محمد کاظم مجاب

تو که فرزند موسای کبیری تو که معصومه، فرد بی نظیری

تو که در شهر چون بدر منیری اجیرینا، اجیرینا، اجیری

تو کز درد یتیمی ناله داری به دل داغ پدر چون لاله داری

غم زهرای هجده ساله داری به حق مادرت گر می پذیری

اجیرینا، اجیرینا، اجیری

سر کوی محبّت خانه ماست کنار مرقدت کاشانه ماست

همین شهر تو عشّ و لانه ماست اگر نیست این تمنّای کبیری

اجیرینا، اجیرینا، اجیری

در هر خانه ای دیدم که بسته به پشت هر دری قومی نشسته

دلم چون کاسه ای شد لب شکسته در آوردم به دکان جبیری

اجیرینا، اجیرینا، اجیری

تو که از خاندان عزّ و جاهی رُخَت شد مظهر لطف الهی

ضریری گر شبی افتد به چاهی چه باشد گر که دستش را بگیری

اجیرینا، اجیرینا، اجیری

زبس دل در فراقش صابری کرد به حال ما مسلمان کافری کرد

دَرِ این خانه «قدسی» شاعری کرد تمنّا داشت تمری یا شعیری

اجیرینا، اجیرینا، اجیری(۱)

* * *

رضا جانم کجایی

حجه الاسلام و المسلمین عباس شیخ الرئیس

ص: ۴۷

۱- ۱ . کریمه اهل بیت، صص ۳۹۳_۳۹۴.

رضا ای نور چشمانم کجایی تو موج مهر و کانون صفایی

چه آمد بر سرت در ارض غربت چرا از ما محبّانت جدایی

من از یثرب برای دیدن تو شدم بیرون، کشیدم ماجرایی

اجل مهلت نداد آخر بیایم ببینم روی تو کز در، درآیی

تو در ارض خراسان من در اینجا نمی دانم به شهر قم کی آیی

تجلّایی نما ای جلوه حق تو آن آئینه ایزد نمایی

شدم من تشنه دیدار رویت تو آن سرچشمه آب بقایی

دم مردن به بالینم قدم نه پس از مرگم بیایی یا نیایی

منم معصومه اندر بستر مرگ رضا جانم رضا جانم کجایی(۱)

* * *

پاکیزه گوهر

مرحوم حاج شیخ احمد بغدادچی تبریزی

یا رب به حقّ پرده نشین دیار قم پاکیزه گوهر صدف اعتبار قم

روشن زنور او شده شب های تار قم مدفون شده به امر خدا در کنار قم

در دست اوست در همه باب اختیار قم

قم گشته از شرافت معصومه باصفا چون روضه بهشت برین گشته پرضیا

شاهان به درگهش همه آورده التجا بی شک که می رود به بهشت از ره عطا

بر نعش مجرمی که نشیند غبار قم

این گنبد رفیع که دایم منوّر است این بارگاه دختر موسی بن جعفر است

خاک درش چو تربت پاکش معطّر است عمّش یقین بدان که علی بن جعفر است

۱- ۱ . کریمه اهل بیت، صص ۳۵۹_۳۶۰.

یا ربّ بود به روز جزا حمله دار قم

خاک فرج که مدفن اولاد مرتضی است اینجا حریم خواهر سلطان دین رضاست

خاک درش به چشم خلایق چو توتیاست شاهی که خشت گنبد با رفعتش طلاست

چندین حدیث گفته به وصف دیار قم

روزی که سیلِ سیمره از رود ناربار آمد به شهر قم ز قضایای کردگار

دانی که کرد دفع بلا را از این دیار معصومه بود دختر موسای تاجدار

ذریه رسول خدا، غمگسار قم

اولاد مرتضی علی، آن شاه «لو کُشِف» هستند چارصد و چهل و چار از شرف

مدفون به امر حق همه چون دُر دَر این صدف فرقی ندان میان قم و مکه و نجف

جان می دهند اهل خرد در نثار قم

روزی که کس نبود به خلق جهان دلیل معمار رنگ ریزی قم کرد جبرئیل

برد از دیار قم، حَجَرِ کعبه را خلیل محکم شد از شرافت قم، خانه خلیل

بنگر به چشم عقل تو بر اعتبار قم

روزی که ظلم در همه جا باب می شود رحم از میان خلق چو نایاب می شود

روی زمین چو کوره سیماب می شود ظالم به دشت قم چو نمک آب می شود

گردن کشان چه بهره برند از دیار قم

محفوظ از بلا بود این دار مؤمنین طوفان به دور نوح نیامد در این زمین

از لطف حق شرافت این خاک را ببین یک در گشوده شود، از خلد هشتمین

بوی بهشت می وزد از مرغزار قم

روزی که حشر و نشر قیامت بپا شود ایمان و کفر و نیک و بد از هم جدا شود

بهر حساب خلق چو میزان بپا شود بر اهل قم محاسبه در قبرها شود

خوش دل کسی که دفن شود در مزار قم

اهل دیار قم همه یا صاحب الزّمان پَرَّند همچو طایر وحشی زآشیان

ص: ۴۹

هر یک گرفته اند به جای دگر مکان پا در رکاب کن که گلستان شود جهان

عالَم زدست رفت خصوصا دیار قم

هر جا که موجِ فتنه تو را در میان گرفت طغیان نمود و ظلم تمام جهان گرفت

فصل بهار زندگیت را خزان گرفت باید که پند از «زکیِ باغبان» گرفت

خود را کشید و رفت به قم یا جوار قم(۱)

* * *

۱- ۱ . کرامات حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام ، سید علی حسینی، نبوغ، ۱۳۸۱ش. ص ۷۵_۷۸.

شاهد خوبان

حجه الاسلام و المسلمین علوی خوانساری

اینجا سرای دختر موسی بن جعفر است جایی که از وجود ملائک پر زعنبر است

جای ملائک است تا به صبح قیامت مطاف او این بقعه در میان بقاع جهان همچو اختر است

چون فاطمه به نصّ جلی می شود شفیع زینهار نکو دار که جامش معطر است

شمع وجود فاطمه فرزند بوالحسن عرضه نموده به عالم، جهانی که برتر است

در این افق که اختران ولایت دمیده اند از کوثرش زلالِ عشق و محبت منوّر است

انجم ز دانش و تقوا گرفته این سپهر بین زین سبب جهان جهالت مکدّر است

این شاهد خوبان خفته در مزار قم گشته سبب که این سرزمین همچو اخگر است

گر نام باقر و صادق به گیتی فزون شدی از آن سبوست که ساقی آن سبط جعفر است

این بزم شیعه که بود مفتخر کنون نامش قم است که رهین خطاب پیمبر است

بس بوسه می زند «مرتضی» به آن ضریح زیرا که فاطمه شفیعه حشر اکبر است

* * *

جلوه گه روح خدا

خانه علم و عمل سیطره وحی خدا قم گشته روضه فقه و سخن، مظهر الطاف خدا قم گشته

دخت موسی چون قدم رنجه بفرمود در این بزم ادب خرمنی پر ثمر از جوهر اسرار ولا قم گشته

چون بگفتند که بابش به بهشت است بدان در فنای حرمش حوزه انوار فنا قم گشته

مهبط رحمت و لطف الهی به جهان دُری اندر صدف جود و سخا قم گشته

پرتو حسن ز رخسار جمالش پیداست زین سبب جلوه گه روح خدا قم گشته

مردمانش به صلابت و شجاعت مشهور اوج پرواز بشر سوی بقا قم گشته

عاشقان حرم دوست به دورش مشغول جملگی معتکف و خواجه سرا قم گشته

مرجعیت که ز ارکان هدایت باشد همچو مرغان سحر فخر هدا قم گشته

بلبل از شوق گل آموخت سخن ورنه نبود درب موسی به دُخش باب شفا قم گشته

ص: ۵۱

عاشقان حرم دوست کنون نیک ببین سیسی و خوزی و آذر هم از باب رضا قم گشته

این حدیث است که رندان جهان می نوشند از می ناب صفا بحر بقا قم گشته

فقه شیان امامت بدرخشیده از اوی کوثر باقر و صادق جریان سوی شما قم گشته

این مقولات که عشرند همه در بر دوست جملگی زاویه دید بدی بهر جلا قم گشته

یوسفانند بدان سرزده از چاه فنا وین عجب نیست کنون نصر بقا قم گشته

خرقه از تن به درآور کنون ای «مرتضی» جوهری در عرضی مست لقا قم گشته

* * *

مسیحْ دم

حجه الاسلام و المسلمین سید نعمت الله حسینی

ای دل منمای به خود ستمی بگذر زخودی به خود آی دمی

تا کی تو اسیر هوا هستی تا چند تو پابند شکمی

از غصه مال و مِنال مَنال! تا چند به فکر زیاد و کمی

پر زن برسان خود را به پری پروا مکن از هر پیچ و خمی

رو سوی حریم ولایت کن وقت سحری و سپیده دمی

گلبانگ اذان از مأذنه، با آواز خوشی و زیر و بمی

بشنو که تو را از دل ببرد هر گونه گرفتاریّ و غمی

فرمود امام ششم که قم است ما آل پیمبر را حرمی

مدفون شود اندر او از ما بانوی گرامی و محترمی

هر کس به زیارت او برود اوراست بهشت برین رقمی

او عمّه و اخت و دخت امام او شافع روز جزاست همی

در خدمت زوّار حرمش زخدیو و ملك دارد و خدمی

یا سیّدتی یا مولاتی تو عزیز همه عرب و عجمی

هر چند تو دختر موسایی در کشف مراد مسیح دمی

از یمن قدوم تو قم دارد در هر قدمی باغ ارمی

گِرد حرمت فوج علما هر یک فلکی و تو جام جمی

گردیده نهان در تربت تو گنجینه علم به هر قدمی

در مشهد، امام رضا خورشید تو ماه جهان افروز قمی

وصف تو بیان نتوان کردن به زبان و کتاب و بهر قلمی

هستی تو کریمه اهل البیت دارای کرامتی و کرمی

ای خاک حریم حبیبه حق تو دوای همیشگی دلمی

مدح من و مداحان جهان در وصف تو از دریاست نمی

گر امر کنی اندر حرمت من دفن شوم دیگر چه غمی

بی بی به «حسینی» ده صله ای زان خاک نه دینار و درمی(۱)

* * *

گلی از دامن زهرا علیهاالسلام

به نام نامی الله اکبر به یاری خدای دادگستر

توکل بر خدا کرده گرفتم قلم بر دست و بنوشتم به دفتر

برای کوری چشم حسودی که می گفت این پیمبر هست ابتر

از این طعن و شماتت های دشمن پریشان شد دل پاک پیمبر

خطاب آمد که ای محبوب عالم عطا کردیم ما بهر تو کوثر

جهان گردیده اکنون نور باران زنور نسل این یکدانه دختر

۱- ۱ . دیوان گلبانگ حسینی در عصر خمینی؛ سید نعمت الله حسینی، قم، عصر انقلاب ایران، ۱۳۷۹، صص ۱۰۰_۱۰۱.

یکی افتاده اندر گوشه قم گلی از دامن زهرای اطهر

که از آن گل گلستان گشته ایران زبویش عالمی گشته معطر

رضا در مشهد و معصومه در قم دو چشمند از برای حفظ کشور

کنار مرقدش دریای علم است نوابغ ها در آن دریا شناور

همه گیرند از فیضیه اش فیض مگر آنان که هم کورند و هم کر

شفا بخشد به دل دار الشفایش بود صحن و سرایش روح پرور

حکیم و عارف و عامی بگردند بدور مرقدش با دیده تر

چه شاهان ترک تاج و تخت کرده نهادندی به خاک پای او سر

کجا باشد مرا یارای گفتن زمدح دختر موسی بن جعفر

همی دانم که خاک مدفن او بود قدرش زعرش و فرش برتر

همین بس کز حریمش علم و دانش رسیده بر همه عالم سراسر

همین بس کز کنار بارگاهش شدی ظاهر خمینی دلاور

برای یاری دین محمد علی اکنون شده بر خلق رهبر

خدایا حفظ کن او زآفات برای حفظ دین و شرع انور

همه داریم امید شفاعت از این بانوی، اندر روز محشر

بزن ای دل دَرِ این دودمان را که نبود هیچ کس نومید از این در

بدان قدر ولایت را «حسینی» که باشد منکرش آلوده مادر(۱)

* * *

۱- ۱ . همان، صص ۹۷_۹۹.

خورشید و ستارگان فروزان در قم و ایران

حجه الاسلام و المسلمین سید نعمت الله حسینی

مرا رسید به گوش این سروش و این پیغام به مدح آل علی کن رها زبان در کام

مکن به سوی ستمگر درازْ دستِ نیاز حلال زاده نگردد غلام نسل حرام

ستارگان درخشان زنسل پیغمبر طلوع کرده ز هر شهر و قریه با اکرام

کجاست دشمن بدخواه تا نظاره کند به سوی گنبد و گلدسته رقیه به شام

همیشه کشور ما هست زنده و پیروز زیمن مقدم سادات و اولیای عظام

به شهر طوس حریم امام هشتم شد مطاف و قبله چو بیت الحرام بهر انام

زمقدمش شده ایران بسان باغ ارم قرین عزت و دور از حوادث ایام

زسمت خطه شیراز روشن است چراغ لقب شاه چراغ احمد بن موسی نام

بزاده حسن عبدالعظیم با تعظیم کنند با ادب و احترام جمله سلام

به شهر قم که بود شهر علم و فضل و کمال زنسل فاطمه یک فاطمه گرفته مقام

ز بوستان ولایت فتاده دسته گلی میان شهر قم از دست پاک خیر انام

همیشه از قدم پاک دختر موسی قم است پایگه علم و مرکز اعلام

ندای دعوت حق می رسد زقم به جهان چو قم بود حرم اهل بیت و ملجأ عام

برای یاری مظلوم و بر علیه ستم کنند با ید و بیضا ز قم همیشه قیام

برای کوری چشم عدو به امر خدا همیشه نسل پیمبر به کف گرفته زمام

علی الخصوص در این روزگار غربت دین شوند حامی قرآن و حافظ احکام

به امر مرجع محبوب شیعیان جهان زعیم حوزه نگهدار پرچم اسلام

خمینی آن خلف پاک سیدالشهدا فقیه جامع و بیدار و جانشین امام

سقوط کرد به نیروی وحدت ایمان رژیم سلطنت بیست و پنج قرن تمام

زمینه ساز قیام امام کل جهانی کند ظهور و دهد بر امور نظم و نظام

زنسل فاطمه دخت پیمبر قرشی به نام نامی مهدی کنم تمام کلام

ص: ۵۵

منم «حسینی» مداح آل پیغمبر درود و رحمت حق بر علی و آل تمام(۱)

* * *

دخت پارسایی

حجه الاسلام و المسلمین شفیعی مازندارنی

اینجا سرای انور بانوی اکبر است دارالشفای برتر و کوی هدای دل

اینجا محمّد است به صد جلوه در نماز روی علی و فاطمه، سبطین نای دل

اینجا زکیّ و باقر و صادق، نظاره کن موسی، رضا و ابن رضا آیه های دل

اینجا فروغ هادی و آوای عسکری است مهدی (عج) بود ستاره دولت سرای دل

اینجا دیار فاطمه، معصومه گران زهرا وَش آن شفیعه روز جزای دل

* * *

آن دخت پارسایی و مجلای معرفت سر حلقه عفاف و کمال و حیای دل

آن نجم آسمان دل نجمه بزرگ دخت کریم تُکتم ایمان، عطای دل

بنت الأمام، موسی کاظم، کلیم عشق اخت الرضا کریمه ملك دعای دل

مهر مسیح، می ورزد از هر کرانه اش چهر کلیم را بنگر با عصای دل

خواهی اگر جنان دو عالم رسد به کف آیینه شو به خصلت این مقتدای دل

در کشتیِ ولایت او گر نهی قدم جنت شود نصیب تو در هر کجای دل

ورد لب «شفیعی» بود، «اشفعی لنا» بر گیر دست ما همه دم ای همای دل

قم، بارگاه اختر ایمان فزای دل قم پایگاه برتر مهر و ولای دل

ص: ۵۶

۱- ۱ . دیوان ارمغان حسینی و انقلاب خمینی، سید نعمت الله (رحمت الله) حسینی، قم، طباطبایی، ۱۳۶۳، ص ۶۶.

قم، خاور معارف و قم مشرق شرف قم کعبه حقیقت و قم ارتضای دل

قم، عُشّ آل فاطمه، قم چشمه حیات قم گلشن حقایق و قم آشنای دل

قم آشیان اکبر اصحاب انتظار آئینه جمال خدا از برای دل

* * *

در دل تار زندان بغداد پای خورشید تابنده در بند

پای در کنده و تن به زنجیر دل به یاد خداوند سوگند

تا ابد گر چنینم گرفتار نی شوم، قلب طاغوت را قند

ای خدا حبل بیداد بکسل کام این دیو شدّداد تا چند؟

ای صبا کن رضایم خبردار گو که آید به دیدارم این بار

نیز معصومه را گو که آید در کنارم دراین وقت خونبار

من که در حالت احتضارم کس ندارد خبر از من زار

ده نجاتم از این چاه زندان ای خدا، ای خداوند قهار

* * *

فاطمه دیگر

حجه الاسلام و المسلمین محمدباقر امامی

دخت والای موسی جعفر به رضا پیشوای دین خواهر

آمد از نجمه بهترین همسر نام معصومه، چون قدم تا سر

مادر حوزه است و مرکز علم همه اش قدس و قرب و شوکت و علم

افتخار جهان و نور دو چشم هست معصومه ای فدایش جسم

جای زهرا بود در این کشور با همان نور و عزّ مستأثر

دختری گشته همچنان مادر شده معصومه فاطمه دیگر

قم شده جانشین حجت حق برده از هر دیار گوی سبق

هم زدشمن تمام جان و رمق داده معصومه این بلد رونق

مطرح آمد مقابل حرمین نجف و کوفه، کربلای حسین

حرم اهل بیت نور دو عین قبر معصومه زاده حسنین

ضد هر باطل و تباه و فساد شده از قم به هر کجا فریاد

قم و حق خواهی و قیام و جهاد گرد معصومه گوهر ارشاد

می درخشد چو شمس عالمتاب نور بخشد به زهره و مهتاب

آن که گردیده بر حوائج باب گفته معصومه جان، فدایت باب

ملجأ مؤمنین حاجتمند قبر تو بانوی سعادتمند

هر کس از گوشه ای ارادتمند لطف معصومه را توقع مند

علما گرد تو فراوانند بر سر سفره تو مهمانند

سر بر این آستانه می مالند بر تو معصومه جمله می نازند

با توسل کنند حل مشکل خدمت حضرتت به راحت دل

علما را تو صاحب منزل سوی معصومه بر زده محفل

وقت افطار خدمتت آیند با ضریح تو روز بشکافند

در سعادت همیشه مشتاقند حق معصومه از خدا خواهند

درس و بحث و نماز خدمت توست سخن از آل بیت عصمت توست

در تمام امور شوکت توست همه معصومه است و حضرت توست

عش روح الله امام مدام می کشاندش به این عظیم مقام

با تحیات و احترام و سلام خوانده معصومه را به وصف تمام

بَه بِه صحن و رواق و بارگهت تربت پاک و نازنین بدنت

مردم سر نهاده بر قدمت ذکر معصومه گفته با پدرت

حجه بن الحسن ولی الله به زیارت رسد تو را هر گاه

عمه جان کو شفیعه عندالله عمه معصومه ها عبادالله

کن دعا تا مهدیت برسد ظلمت و بی داد را زهم بدرد

بشرِ خسته از ستم برهد چشم معصومه عدل او نگرد

از کرامات حضرتت ممنون که رسیده به شیعیان افزون

ای دعایت شفای هر محزون از تو معصومه جان بود مظنون

آبرومندیت به نزد خدا داده شأنی بسی چنان والا

شافع شیعیان به روز جزا ای تو معصومه مظهر زهرا

ای کریمه ز عترت طاها وارث طور و عادیات و ضحا

نکند سازیم بَرِ غصه رها ای تو معصومه ای عزیز خدا

یا کریمه، وجیهه عندالله اشفعی للعُصاه عندالله

که بشر اوفتاده ای والله لطف معصومه خواهد والله

سالروز تولدت ذوالقعده روز اول از این مه پر سعد

گفته تبریک لطف کن یک وعد که تو معصومه آییم من بعد

* * *

برگی از گل طاها

قبر زهرا چو که از دیده ما پنهان است تا قیامت زغمش دیده ما گریان است

گل بستان محمد چو که پرپر گردید برگی از آن گل طاها به قم ایران است

عالِم و عامی و سالک به در منزل او مفلس از هر جهتی در بر او نالان است

سه بشارت زاامامان هدایت آمد زائر مرقد او روز جزا شادان است

خاک جنت که زهر سیم و زری افزون است غبطه ای می خورد و عاشق این سامان است

چه شود فاطمه ای دختر کاظم که به ما گوشه چشمی بنمایی که به ما درمان است

ص: ۵۹

کنز مخفی که در این مضجع عظما باشد گوهری از صدف دختر طاها باشد

قبر معصومه که جنت بود از ابوابش نه حریمی کرمش را، چو که دریا باشد

مروای صوفی بیچاره به هر خانقهی خانقاه و می و میخانه به اینجا باشد

تو به میخانه مرو یقظه اگر می طلبی ناله در نزد ضریحش خوش و زیبا باشد

سائل سابقه دارش که گدایی می کرد مزدش این بود که او عاشق و شیدا باشد

به قیامت که عمل نیست به پرونده ما دست ما دامن آن عصمت کبرا باشد

به طواف حرمش رفته که یک غمزه او موجب مرتبت عالم دنیا باشد

مزد ارزنده و هر عاشق و هر پیر رهی بس، غلامی به در خانه زهرا باشد

* * *

شافع شیعیان

روح قدس خوش دمیده بر دل رهبر در گرانقدر سفته چون خود برتر

فانی و محو جمال زهره زهرا است روح خدا نازنین خمینی سرور

راست بفرموده چون که ام ابیها آینه حق بود قرینه حیدر

فخر کند جبرئیل گر دهدش اذن حضرت زهرا که ایستد به برابر

ختم رسولان به احترام بوسد دست ولایت نواز و پرور دختر

لیله قدر است و قدر او نشده کشف کفو علی باشد و چو اوست مقدر

آیت عظمای خزعلی سرور سرور نقل کند از امام هدیه داور

شعر لطیفی به وصف حضرت زهرا همره معصومه دخت موسی جعفر

لم یلدم بسته لب و گرنه بگفتم دخت خدایند این دو نور مطهر(۱)

۱- ۱ . این بیت از حضرت امام خمینی است که جناب شاعر محترم به استقبال آن رفته است.

حضرت معصومه اش که بضعه زهرا است بهر ولی گشته بنت و عمه و خواهر

مرقد نورانیش فضای ملائک فخر فروشان به پاسبانی این در

بهر رضا خواهر است و تالی عصمت زینب ثانی و هم شفیعه محشر

قم شده دریای علم و رونق شیعه با نظر این کریمه دخت پیمبر

هست امامی در انتظار زمانی پای نهندش به دیده، مادر و دختر

* * *

سلام بر قم و معصومه بضعه الزهرا علیهاالسلام که خواهر است رضا را به جان و دل یکتا

سلام بر همه عاشقان معصومه که عز حضرت او کرده همت والا

* * *

خُلد برین

صدرالعلمای گیلانی

یا ربّ این خلد برین یا جنّت دنیاستی یا ربّ این عرش علا یا ملك أو أدناستی

قاب قوسین است یا باشد مزار آن که او نام نامیش سمّی جده اش زهراستی

خاك روب درگهش بشنو اگر پرسی که چیست گیسوان مریم و یا طرّه حوّاستی

خادم درگاه والا جاهش ار خواهی که کیست موسی بن لاوی و عیسی روح الله ستی

از ازل بسته کمتر در خدمتش آن کس که او نامور از حق به حکم عَلَّمَ الأسماستی

این جمال للّه که نور از مرقد او لامع است دختر باب الحوائج حضرت موساستی

خواهر سلطان دین باشد علی موسی الرضا آن که حق را مظهر و هم جامع اسماستی

در مدیحش گفت «ألا مَن زَارَ معصومه بقم فله الجنّه»، بلی این مژده زان مولاستی

عمه مرضیه قطب زمان شاه جواد آن که او هفت آسمان از امر او برپاستی

مهدی آخر زمان ذریّه آباء اوست همچو یزدان حضرتش یکتای بی همتاستی

یا جمال الله برآور از کرم حاجات «صدر» حق موسی کو تو را مولا و هم باباستی

ص: ۶۱

مدعای خویش را یک یک شمردن ابلهی است زانکه بر اسرار من از هر جهت داناستی.

ص: ۶۲

بخش دوم اشعار عربی

آیه الله العظمی الاراکی

ص: ۶۳

آیه الله العظمی الاراکی

سر إلاله بضعه الرسول بنت الکاظم سلیله البتول

أخت الإمام عمّه الجواد شفیعه لمحشر العباد

بِحُبِّها أرجو النجاه فی الغد من العذاب و النکال السرمد

بل من عذاب القبر و السؤال و کلّ ما یعقّب من أهوال

قُبّتها محبوبه الجبار زائرها مشمول لطف الباری ء

و قبرها مستمسک البریّه فی کلّ ما ینزل من بلیّه

روضتها معتکف الملائک و مستجار عابد و سالک

قد زال عنه الضرّ و البلاء و جائه النعماء و السراء

و کم لها من عتقاء النار بعد وصول غضب الجبار

و حُبّها من کلّ شرّ جُنّه و بغضها مُبعّد من جَنّه

و أصلها من أطیب الأصول من دوحه سلاله الرسول(۱)

* * *

۱- ۱ . یادنامه حضرت آیت الله اراکی، ص ۲۷۲.

کریمه القدر و المقام

العلامه محمد صالح الحایری المازندرانی

یا قبه تزدهی معالمها و عرش ربّ العلی یکالمها

خود این قبه زیبا ره آغاز کرد بدو عرش یزدان سخن ساز کرد

ترفع أیدی الهدی قواعدها علی التقی أسست قوائمها

بهر پایه دستی مقدم رسید به تقوا ستون های گنبد کشید

یقوم خیر المقام زائرها یقدم بین الریاض قادمها

در آن زائرانْ راست زیبا مقام نهندی به گلشن چو آیند گام

یسمع رد السلام قائله یبصر خیر النعیم قائمها

نیوشندی از وی جواب سلام بهشت هست هر جا کنندی مقام

یمسحها جبرئیل مقتبسا أنوارها الزهر و هو خادمها

بر او رخ کشد جبرئیل امین به خدمت زند پر توش بر جبین

زهر جانبش سیل دانش روان خداوند علمش فرو ریزد آن

و تشرق الأرض و السماء بها تحیی بها فی الثری رمائمها(۱)

درخشد زمین و آسمان ها بدان شود زنده در خاک از آن مردگان

ولم تزل بالهدی مزکیه للنفس حطت بها جرائمها

هدایت کند نفس پاکیزه اش درشت از گنه ریزد و ریزه اش

و کلّ نفس ترید ملحده سوئا بها راغ و هو قاصمها

در آن هر که اندیشه بد کند کشد دست و پشتش همی بشکند

تبلغ بالخیر من یسالمها تدمغ بالشر من یخاصمها

رساند بهر خیر هر دوستش زدشمن برآرد ز سر پوستش

ینحدر السیل من جوانبها علما و ربّ العلوم ساجمها(۲)

۱- ۲ . أی عظامها الرمیمه.

۲- ۱ . أی مجریها و ساکبها.

قد اقبلت نحوها ملئکه العرش فطابت بها کرائمها

ملک سوی وی از فلک مقبل است از این رو گرامی مقام و دل است

کریمه القدر و المقام علی الله فلا تختفی مکارمها

گرامی است این قبّه بر ذات حق کرامات آن دان کرامات حق

للحور من نورها أساورها تزدان من عقده معاصمها(1)

از این نور دان زیور حور عین هم انگشتر و دست بندش از این

مزدلفات علی استلامتها تنتاب فی حجّها مواسمها

کنند استلامش ملایک همی پیاپی بود حجّ به هر موسمی

تبدو بتقبیلها نواجدها تلثم عقیانها(2) مباسمها

زبوسه بزر لعل خندانشان نشان می دهد دُرّ دندانشان

مکتحلات غبار استرها لها شذ الندبث قاتمها(3)

۱- ۱ . بندهای دست؛ جمع معصم بر وزن منبر.

۲- ۲ . العقیان: الذهب.

۳- ۳ . القاتم: الأسود؛ بل العباد الأسود و نحوه.

بدیده زده گرد آن پرده ها همه مشک بو خاک پرورده ها

و تستیتب القلوب رؤیتها من شاسع(۱) ثمّ دام عاصمها

زدورش نگر یاریت می کند به توبه نگهداریت می کند

والشجر الطیب المؤثل(۲) لا یشبه اعنابها حصارمها(۳)

درخت گرامی والا حسب نه طلعش رطب دان نه غوره نه عنب

کذاک لا یطعم السقام جنی کلا ولا شمها خیاشمها(۴)

نیابد مریض از مزه میوه را نی از بوی وی طینت و شیوه را

ما حل الا لذی الولاء من الزیتون أن تجتنی مطاعمها

که زیتون و تین زیت و تین نیستی نداند جز اهل ولا چیستی

إذا تجلیت علی القلوب کستها العلم خلت امرئا یکالمها

۱- ۱ . الشاسع: البعید.

۲- ۲ . الأثیل: اصیل.

۳- ۳ . جمع حِصرِم: انگور نرسیده، غوره.

۴- ۴ . جمع خشیوم: بینی

به هر دل تجلی کند پوشدش زدانش زهی دل که بنیوشدش

طارت إلیها النفوس یمنحها الهدی کایقاظها(۱) نوائمها

سویش پر زنان هر دلی بر فراز کند خواب را هم بدین سرفراز

إن لم تطر طارت ابتغاء هدی سیان یقظانها و نائمها

اگر دوری از گنبد زرنشان چه بیدار و خواب آیدت پر زنان

و هی السویداء للولی فلا فؤاد اهل الولاء عادمها(۲)

خود این گنبد استی سویدای دل نه اهل ولا زانشده دل گسل

کتبه القلب فی قوالبها تدنی إلیهنّ ما یلائمها

به هر قالبی قبه قلب او است به شایسته ها کرده نزدیک دوست

تملاءها عفه حیا و تقی و حکمه و الکتاب حاکمها

۱- ۱ . الایقاظ جمع الیقظان.

۲- ۲ . أی فاقدها.

کند عفت و حکمت و هم کتاب به دل پر بدان حاکم نورتاب

یا قبه العرش أنت من و لمن شمس بها یستضی ء هاشمها

تو ای گنبد عرش والا کهْ ای که پرتو دهی هاشم یکه ای

یئوب بالنجح من یقیل بها فهو من الطیبات غانمها

زبیتوته بر گردد او رستگار برد طیبات از حرم بار بار

واستفتحت خیره فواتحها و استنجحت بره خواتمها

در خیرش اول بر او کرده باز به حسن الختامش کند سرفراز

یفتح باب الصلاح فاتحها تمنح خیر الفلاح خاتمها

گشاید بر او باب های صلاح بدو داده چون بست در را فلاح

لا نحسب التبر عاقدا عمدا لها فعقد الولاء داعمها(1)

مبر ظن که چندند خشت طلا که بسته مهندس طلا از ولا

۱- ۱ . أی مقیمها و ناسبها.

بل عز عرش العلا معاقدها والله رحمانها و راحمها

همه عزت عرش دربند بند چو رحمان زدش خشت رحمت بلند

و هی من الله خیر صبغته الحسنی و حسن النبی ناظمها

دهد رنگ زیباش صباغ قدس پیمبر شدش ناظم از باغ قدس

ألا تری الله زان جنته بالتبر لكن غلت مغانمها

مگر نه خدا ساخت جنت ز زر ولی باطنش از حقایق گهر

ما حق الأشياء رهن صورتها حقيقه الحق قلّ عالمها

به صورت نه باطن حقش محکم است حقیقت نهان است و دانا کم است

أين الأولى شاهدوا الاله من الأشياء صان الرموز كاتمها

کجایند آنان که هر چیز را خدا دیده وه دیده تیز را

كم جوهر كان لو يباح به لقيل معبوده أصانمها(۱)

۱- ۱ . جمع الأصنام، فهو جمع الجمع.

بسا دانش ار گویی انسان که هست شمارند گوینده را بت پرست

قدسها الله و هو یأذن إن تعلی و أسمائه رقائمها

خدایش نموده به پاکی بلند بود نام وی ورد هر ارجمند

و الرسل المصطفین عاکفه بها و أورادها تلازمها

و آن کرده پیغمبران اعتکاف به تکبیر و تهلیل و ذکر و طواف

معظمات بها شعائرها محرمات لها محارمها

به تعظیم شایان شعائر در آن بود حرمتش محترم در جهان

تنهض مستأنف الخضوع لها تدحض مستنکفا یراغمها(۱)

فروتن کند گنبدش سرفراز فرودآردی سرکشان از فراز

کأنها قاب قوس أحمدها بالتِبر(۲) قد مثلت علائمها

تو گو قاب قوسین پیغمبر است نشانش مجسم به شکل زر است

۱- ۱ . المراغمه: المغاضبه و الهجران و التباعد.

۲- ۲ . التِبْر: فلز خام، خرده طلا.

و نقطه الباء تحت بسملها من فوقها و الرحيم راسمها

خود آن نقطه بالای بسم اللهش خدایش به سر بر زده چون مهش

بسیطه حق فی حقیقتها من کل[(۱)] کینونه عوالمها

بسیط الحقیقه است خود نقشه اش در آن هست هستی زهر خطه اش

تضی ء من نورها عقول أولی الألباب تنمو بها فواهمها[(۲)]

زنورش درخشیده در بخردان خردها که هر مغز روید بدان

کان فی کلّ لبنه نصبت صحف الهدی اعربت معاجمها

تو گویی به خشتش صحف هشته است هم آیات در خشت بنوشته است

لوح سرافیلها مع القلم الا لاعلی و فرقانها تراجمها

سرافیل لوحش بر آن هم قلم زفرقان همش ترجمان رقم

۱- ۱ . أی من کلّ کون من الأکوان.

۲- ۲ . جمع الفاهمه: أی قوه الفهم.

شمس الضحی شمس مکه و منی شمس بنی فاطم و فاطمها

تویی شمس مکه مه هاشمی توئی فاطمه نام و هم فاطمی

و شمس طه و شمس فاطمه و شمس الأسباط هم خضارمها(۱)

تویی شمس طاها و خیر النسا چو سبطین والا فر پارسا

و شمس لیث الرسول حیدره وابنیه تیلوهما ضباغمها(۲)

تو شمس علی و حسین و حسن چو سبطین اولاد شاه زمن

و بدر زین و بدر باقرها و الصادق البرّ ثمّ کاظمها

مه عابد و باقر عالمی تو خورشید صادق مه کاظمی

موسی هو ابن الجعفر و أبو الرضا بنصّ العهود قائمها

تویی دخت موسی و اخت رضا که راضی شده او به نص قضا

الصائم للطعم الطعام و منعام الأنام الهنیی ء طاعمها

۱- ۱ . جمع الخصرم: زنه زبرج السید العظیم.

۲- ۲ . جمع الضیغم: الأسد.

همان صائم الدهر و معطی الطعام همان منعم نعمت خاص و عام

و شمس ایران و الحجاز و ما بینهما فارتقت معالمها

تویی شمس ایران و شمس حجاز هم آنچه بود در نشیب و فراز

تضوعت قم بترب مقدمها مسکا و حفّت بها أعاظمها

زپای تو مشکین شده خاک قم بزرگان بِگردت چو چرخ دهم

و شمس نضر(۱) أجد نضرتها و شمس فهر أحد صارمها

تو شمس نبی نضر رخ گلشنی تو خورشید فهر حسام افکنی

شمس اللوا و الخیول من مضر الحمراء تجری بها شیاظمها(۲)

تویی شمس خیل و لوای مضر همه کوه پیکر همه نیک فر

شمس بدیع البیان بالکلم الطیب رب المعان راقمها

تو شمس بیان بدیع عرب خدای معانی نبشت آن ادب

۱- ۱ . نضر و فهر من أجداد النبی.

۲- ۲ . و الشیاظم جمع الشیظم: الفرس الجواد.

شمس ثقات الرواه إذ وفدت ناقتها حاطها جهاضمها(۱)

تویی آفتاب ثقات روات بگردت بزرگان همه باثبات

شمس علوم النبی ممطره بروقها ما أحب شائمها

تویی آفتاب علوم رسول که باران زبرقت کند دل قبول

شمس الفقاهات من شرایعها فیها لأهل النهی غنائمها

تو خورشید فقه و شرایع زفضل غنایم کنی بر فقیهان تو بذل

کافی الفقیه وسائل ضمنت بها لتهذیبه معالمها

وسائل تو کافی دهی هر فقیه که گردد به تهذیب نفسش وجیه

قد ورثت علمها أبا و أخا و ابن أخ فاهتدی ملازمها

زباب و اخ و ابن اخ برده یی علوم ارث و بر اهلش اسپرده یی

۱- ۱ . جمع الجهضم، کجعفر: الواسع الصدر العظیم الهمامه و بالجمله هو الکسیر العظیم من کلّ وجه.

و استمسک المهتدی بعروتها الوثقی فلا الفصم نال فاصمها

به حبل المتین ولای تو چنگ چو مؤمن زند بگسلد آن به جنگ

و الطیر لا یرتقی لذروتها أجدل(۱) مجدوله قوادمها

بر اوج مقامت نزد پر عقاب اگر شهپرش هم بدی سخت تاب

لم یرجهل لها بمسئله عصت علی الفهم و هو هائمها

کس اندر مسائل ندید از تو جهل نمود آنچه صعب است علم تو سهل

شمس نزار(۲) و رغف(۳) نثرتها و درع داود لا تساومها(۴)

تو شمس نزار زره بر تنی که داود را نی چنین جوشنی

و شمس عدنان فی نعامتها(۵) عزا فلا یستفز ناعمها

ص: ۷۸

۱- ۱ . الأجدل: أی المحکم الجناح و هو اسم الصقر لاستحکام اجنحته و المجدوله المحکمه المفتوله لا تکاد تنقض و قوادمها اجنحته المتقدمه و من کلام سیده النساء نقضت قادمه الاجدل فخابک ریش الأعزل.

۲- ۲ . نزار من أجداد النبیّ و دروعها کاد أن یضرب بها الأمثال و هی مشهوره مذکوره فی الأدب العربی.

۳- ۳ . الرغف، جمع الزغفه: و هی الدرع الواسعه اللنیه المحکمه الرقیقه الحسنه السلاسل و النثره .أیضا الدرع الواسعه السلسله الملبس.

۴- ۴ . أی لا تصلح للمعامله و المعاوضه.

۵- ۵ . النعامه بالضم هنا جماعه القوم فی عیشتهم الراضیه و عزهم الاجتماعی بجمیع مظاهره و لذا تضاف إلی العزّ و یقال: شالت نعامتهم أی ارتفعت و انحلت لم یبق منها أثر، فهی شمس النعامه العزیزه العدنانیه لا یستفز ولا یزعج الناعم المتنعم بهذا اجتماع ببرکه الممدوحه.

تو خورشید عدنان با عزّ جاه چراغش به راه و علم روی چاه

شمس شظایا(۱) کنانه وسها م الله یرمی بهنّ رائمها

تو شمس کنانه بدان تیرها که پیوسته کردی نشان شیرها

ترمی بما راشه(۲) اشعتها فلذه من زاغ و هو خازمها

بر آن از شعاع تو پیکان زدی زسرکش به پیکان ز پی کان زدی

شمس لوی لوت عواتق من یلحد فیها بمن یسالمها

لوی را تو شمسی حقایق نشان که پیچیده کردن ز گردن کشان

شمس قصی به خزاعه قد اقصوا تلث نوقها بهائمها

تو شمسی قصی را که کرده روان زمکه خزاعه زجان و اشتران

ص: ۷۹

۱- ۱ . جمع الشظیه و هی الفوس و کنانه جعبه النبال و اسم لجدّ النبی صلی الله علیه و آله وسلم و کان قبیله مشهورین برمی النبال.

۲- ۲ . من راش: النبل جعل له ریشا، أی نصلًا و الأشعه کنایه عن النصال.

عن حرم الله بعد أن ملكت مئين فاستأصلت جراثمها

سه صد سال دولت به پا داشتند همی بت پرستی روا داشتند

براند از حرم آن سه صد ساله را زبن کند سرها و دنباله را

منذ رأتها بقم أفاضلها أو يثرب قبلها أفاخمها

بزرگان به قم علم تو دیده اند به یثرب هم آن از تو بشنیده اند

معصومه النفس عن وساوسها ما مسها طرفه دمائمها

بود نفست از هر نکوهیده پاک دمی مس نکرده بدان شک شاک

طینتها سنتها ملئکه القدس فمن فی الوجود ناقمها

فرشته سرشته به حق طینتش بدو کیست بدبین بر زینتش

تخدمها مریم و آسیه و أمهات التقی خوادمها

کند مریم و آسیه خدمتش شده رشک معصومه ها عصمتش

لم یک کفو لها و هل تلد الکفو لقدسیه عقائمها

ص: ۸۰

نه کفوی بد او را در این مردمان که زن ها عقیمند از کفو آن

لوان الأهداب من ملائتها من فی اللظی نال رد ضارمها

چو بر ریشه چادرش چنگ بست کسی زاهل آتش فروز او نشست

کما قریش نجت بجدّتها بالثوب فیها فخاب لائمها

خمش شد هم از چادر جده اش ز چندین قریشی به صد رده اش

یوما أری المصطفی معاجز رسل الله حتی نجی مسالمها(۱)

چو اعجاز از مصطفی خواستند که پیغمبران کرده و آراستند

نار الخلیل بهم سرادقها أحاط حتی التجی مخاصمها

چو نار خلیل و چو دریای نوح همش رفع طور و هم احیای روح

و بحر نوح وهم به غرقوا حتی احیطت به حلاقمها

۱- ۱ . قصه معجزات الأنبیاء لقریش مذکوره فی سادس البحار و هی من أحسن القصص و أعجبها.

به دریای نوح اوفتادند هم که نتوان گلویی زد از سینه دم

بر آنان زآتش سرادق کشید که تمثال زهرا در آن در رسید

والطور من فوقهم کما رفع الکلیم ضجت به جماجمها(۱)

زبن کوه هم روی سرها ستاد که صاحب سرو سر به شیون فتاد

اطارطه دجاجه شویت عند أبی الجهل و هو خاضمها(۲)

هم آن مرغ بوجهل کان شد کباب ستاد و پرید از دم آن جناب

بخوا بتمثال فاطم و کذا ابنیها فخان القوی مزاعمها

خود این ها که یک طرفه العین شد به تمثال زهرا و سبطین شد

گمان ها که بردند در هم شکست قوی شد زبون و آن دهان ها به بست

یا أسره الخیر أنتم ثقه لنا إذا الشرّ هب هاجمها

۱- ۱ . جمع الجمجمه.
۲- ۲ . أی قاطعها و آکلها، فإن الخضم بالمعجمتین الأکل بأقصی الأضراس و ملاء الفم بالمأکول أی القوی الدراکه. أی ظنون: السود التی کانوا یزعمون فی أمر النبی صلی الله علیه و آله وسلم .

تویی امت خیر و خیر الامم به تو هست امید نجات از نقم

یا مثل الله إن ذکرکم فرض الصلوه ارتقت مراسمها

به نام مثال شما شد بنا نماز فریضه دعا و ثنا

و الکلم الطیب الشذا صعدت بکم و من نورکم سلالمها

تویی نردبان صعود کلام به عرش برین تا گزیند مقام

یا بنه موسی کلیم ماهو لو انزل بالصم فهو کالمها

توئی دخت موسی کلیم کتاب که بر سنک گر خوانده شد گرد آب

علمک العلم جم خیر أخ و کلّ حکم ابوک عالمها

برادر تو را علم تعلیم کرد پدر بهرت احکام تنظیم کرد

ضمک فی حجره فأنت له أم کتاب زکت ضمائمها

در آغوش بگرفتت ای در ناب تو ام الکتابش بدان آب و تاب

و أنت مولاتنا و ها أنا ذا عبدک من أسره تسالمها

ص: ۸۳

تو خاتون مایی و ما هم عبید منم عبد تو از گروهی رشید

قد شبت فی ودکم فهاک حشی من الجوی الحزن اخنقت غلاصمها

شدم پیر اندر ولای شما گرفته گلو از بلای شما

و الشهد و الصبات یشهدان فهل رضاک إلی بینها علاقمها

به شهدم جهان تلخی انگیخته به کام همی زهر غم ریخته

ما هکذا الظن لی بسیّدتی هل یرجع العبد و هو راغمها

گمانم به خاتون دین نیست این که مملوک پیرش براند غمین

یا حجه الله، أنت عالمه بالحال و الفضل منک لازمها

تویی حجت الله و دانا به حال تویی بی نیاز از سؤال و مقال

خذی مقالاً لا عجم لسن ینطق بالضاد و هو ناظمها

کنون زاعجمی این چکامه پذیر که ناطق به ضاد است و در کار پیر

إن لم أکن أهل فضل جودکم فأنت أهل کذاک کاظمها

اگر نیستم اهل فضل و کرم تو اهلی چو بابت امام حرم (امم)

کذا الرضا و الجواد فاقتبلی عبدک یا من لنا مراحمها

رضا و جوادند اهل قبول تو هم بنده خویش منما نکول

صلی علیک الاله متصلا أفضل ما یبتغی عظائمها

رسیدی به پایان زمن ترجمه به فضل اللهم شد بدیهت همه

نه هر تحت لفظی نظر داشتم به جا خورده و ریز بگذاشتم

که بیتی به بیتی جز این ره نداشت که باید گذشت و بباید گذاشت

خود این تازی و پارسی تازه است که حسن الختامش بر اندازه است(۱)

* * *

باب الحوائج

الشیخ محمد باقر الایروانی

هلَّلَ الشِّعرُ فی المدیحِ و کبَّر ملأالکونَ بالثناء المعَطَّرْ

طفَحَتْ موجهُ الشعورِ انطلاقا مِن صَمیم الولاء أصلًا و مَصدَرْ

ص: ۸۵

۱- ۱ . آئینه عفاف، صص، ۲۵۸_۲۷۹.

فبِذِكر الإلهِ يَشدو لسانی کُلَّ آنٍ أقولُ اللهُ اکبرْ

وَ بِطه وفاطمٍ و عليٍ و بآلِ النبی مازلتُ الفخَرْ

ولهم فی الحياهِ أخلَصتُ حُبّی و بنورِ الولاء قلبی تَنَوَّرْ

ما تَصوَّرتُ فی الوجودِ سِواهم عظماء فَلم ولن أتصوَّرْ

فازدَهَت کلُّ بقعهٍ من بقاع الأرضِ فيهم و مجدُهم ليس ينکرْ

طَيْبَه طابَ اسمها و ثراها و بمثوی محمّدٍ هی تَزهَرْ

و قبورُ البقيعِ تَنفَحُ طيبا إنّها أطيبُ البقاعِ و أطهَرْ

فبقَبرِ الزَّهراء و الحسن السَّبطِ و زَينِ العبادِ خَيرٌ مُوَفَّرْ

و کذا باقرُ العلومِ يَليهِ صادقُ القولِ و الصدوقُ المقدَّرْ

ثم أُمُّ البنين بنت حزامٍ إسمها خالدٌ ليوم المحشرْ

وَاسَت الطُّهرَ فاطمٍ ببنيها و الوَفا شأنُها و أحری و أجدَرْ

فَلِدينِ الإسلامِ دونَ حسينٍ قد تفانَوا و قاتلوا شَرَّ عَسکَرْ

جاهدوا کالأسود حتی أُبيدوا و فَدَوا دينَهم بقَطعِ المنحَرْ

ذِکرهُم مفخرٌ إلی کل جيلٍ و مثالُ الفخار فی کلّ محضَرْ

فسلامٌ و ألفُ ألفُ سلام لک يا بقعهَ البقيعِ و أکثَرْ

و الغَریُّ أزدهی بمثوی عليٍّ قامعُ الشّرکِ قالِعٌ بابَ خَيبرْ

نجفٌ أشرَفٌ إذا قيل حَقّا إنّه أشرَفُ البلاد و أشهَرْ

يتباهی بآدمٍ و بنوحٍ و بهودٍ و صالح بَعدَ حَيدرْ

هو حامی الجوار حيّا و مَيْتا و غدا فی المعادِ ساقی الکوثرْ

قُدِّسَت کربلا بمثوی حسينٍ و الشهيدينِ أکبر ثمّ أصغَرْ

كربلا زادها الحسينُ فخارا بأخيهِ العباس شبلِ الغضَنفَرٌ

حبيبٌ نَجلُ المظاهرِ أضحى للتفادى و للوفا خيرَ مَظهَرْ

و قبورُ الاننصارِ ضَمَّت ثراها شهداء ثاروا على الظُ لمِ و الشَّرْ

ص: ۸۶

و بقَبرين للجوادَين طابَت أرضُ بغدادَ طِيب مسكٍ و عَنبَره

و ازدهَت سُرَّ مَن رأى و تسامَتْ واعتزازا بالعسكريين تَفخَرْ

و بمثوى المولى الرَّضا أرض طوسٍ قد تعالَت مجدا على البَحر و البَرْ

وَ لتُباهى بفاطمٍ أرضُ قُم و لها الفخر و الثناء المكرَّرْ

أصبحت جَنَّهَ الحياهِ و تُدعى عُشَّ آلِ الرّسول فى الدَّهرِ تُذكَرْ

حوزهُ العلمِ فى حِماها تَجَلَّت بالأساطينِ و المراجعِ تَزخَرْ

قبرُها صارَ موئلًا و ملاذا و بها كلّ مُعسِرٍ يتيسرَّْ

و الكراماتُ لا تُعَدُّ و تُحصى و بها صَفوُ كلِّ عَيشٍ مُكدَّرْ

كأبيها بابِ الحوائجِ تُقضى عندَها كلُّ حاجهٍ تتعسَّرْ

عَمُّها المجتبى إمامٌ كريمٌ و عَطاياها لا تُحدُّ و تُحصَرْ

و هى تُدعَى كريمه دونَ شكٍّ و على فَضلِها الكريمهُ تُشكَرْ

و اسمُها شاعَ فى الأنامِ بفَخرٍ و لها يُنظَمُ المديحُ و يُنثَرْ

شأنها قد سمى جلالاً و قدراً و اجتباها الاله من عالم الذّرْ

وَ حَبَاها حِلْما و قَلْبا صبورا و جميلَ العُقبى لمَن قد تَصبَّرْ

شأنُها شأنُ فاطمٍ بنت طه فهىَ كالنور واضحٌ ليسَ يُنكَرْ

فَبذى قِعدهٍ بأوّل يومٍ وُلدَت و البشيرُ صاحَ و بَشَّرْ

هى أُختُ الرّضا على بن موسى و أبوها الإمام موسى بن جعفرْ(۱)

* * *

ما رأت والدَ الجوادِ أخاها

۱- ۱ . سیده عش آل محمد صلی الله علیه و آله ، ابوالحسن هاشمی، قم، مؤلف، ۱۴۱۶ه‍_.ق. ص ۱۲۹_۱۳۲.

الشیخ محمد سعید المنصوری

نَزلَت بیتَهُ فقامَ بما اسطاعَ مِن خدمهٍ لها أسداها

ما مَضَت غیرَ بُرهَهٍ من زمانٍ فاعتراها مِن الاسی ما اعتراها

و الی جَنبِهِ سِقامٌ أذابَ الجسمَ منها و ثقلُهُ أظناها

فَقَضَت نَحْبَها غریبهَ دارٍ بَعدَ ما قَطَّعَ الفراقُ حشاها

أطبَقَت جفنها إلی الموت لکنْ ما رَأتْ والدَ الجوادِ أخاها(۱)

لهفَ نفسی لِبنتِ «موسی» سقاها الدَّهرُ کأسا فزادَ مِنهُ بلاها

فارَقَت والدا شفیقا عَطوفا حارَبَت عَینُها علیهِ کراها

اودَعَتهُ قَعرَ السجونِ اُناسٌ انکَرتْ رَبَّها الذی قد بَراها

و إلی أن قضی سَمیما فراحَتْ تُثکِلُ النّاسَ فی شدیدِ بُکاها

و أتی بعدَهُ فُراقُ أخیها حینَ فی «مَروَ» اسکنَتهُ عِداها

کُلُّ یومٍ یَمُرُّ، کان علیها مثلَ عامٍ فاَسْرَعتْ فی سُراها

أقبلَت تقطَعُ الطریقَ اشتیاقا لأخیها الرَّضا و حامی حِماها

ثمَّ لمَّا بها الظَعینَهُ وافَت أرض قمٍّ و ذاکَ کانَ مُناها

قامَ «موسی»(۲) لها بحُسنِ صَنیعٍ إذ ولاء الرِّضا أخیها ولاها

* * *

۱- ۲ . سیده عشّ آل محمد علیهم السلام ، صص ۱۳۳_۱۳۴.

۲- ۱ . موسی بن خزرج الاشعری هو کبیر قومه فی قم حینذاک.

عصمه الله

الشیخ محمد جواد آیه الله الشیرازی

یا مَنْ دَعانی مَنْ کنْتُ قاصِدَه فَقَد دَعَوتَ لِخَیرِ الْخَلْقِ و الْاُمَم

اِلی حَبیبَهِ رَبّی وَ الّتی قَصُرَتْ یَدُ الْوَری عَنْ مَعالیها وَ عَن هِمَم

سَمِیُّ فاطِمَهَ الزَّهراء وَ ابْنَتُها کَریمَهُ الْخُلقِ وَ الاداب وَ الشِّیَم

بِنْتُ الاِمامِ و اُخْتٌ لِلاِمامِ کَذا کَ عَمَّهٌ لِلاِمامِ الطّاهِرِ الْعَلَم

و عِصْمَه اللّه ِ فینا جَلَّ عِصْمَتُهُ تُدعی مَعصوُمَهٍ فی مَعدِنِ العِصَم

مُوسی اَبُوهاَ علی مؤُسَی الْکَلیمِ عَلا أَمَعْدِنُ الْعِلمِ ضاهیَ النُّطقَ بِالْکَلِم

و مِنْ خَلیفَتِه عِلما وَ مَقْدُرَهً هارونُ یُوشَعُ کَالرَّهْمَینِ مِن دِیَم

مُوَلَّدُ الطّاهِرِ الطُّهرِ الزَّکِیِّ وَ مَنْ یُدعی بِوَصْفِ التُّقی وَ الجُودِ و الکَرَم

فَتاهُ حَیٍّ بِهِم فاضَ الوُجودَ عَلی جَمیعِ ما اَخْرَجَ الفَیّاضُ مِنْ عَدَم

فَتاهُ حَیٍّ بِهِم قامَ الرَّقیعُ کَذَا الْـ بَسیطُ مُنْبَسَطٌ بِالْما بِلا هَدَم

فَتاهُ حَیٍّ بِهِم سَبْعُ الطِّباقِ سَرَت بَأْمرِهِم ما جَری فِی الّلَوحِ بالِقَلَم

فَتاهُ حَیٍّ لَهم غُرُّ المَلائِکَه وَ الرّوُحَ و لاَنبیا مِن جُمْلَهِ الْخَدَم

فَتاهُ حَیٍّ لَهَا الْحَوراتُ خادِمَهٌ یَقْمُمْنَ أَبوابَها بِالهُدبِ وَ اللِّمَم

مَنْ زارَ فاطِمَهً حُبّا لِفاطِمَهٍ کانَت لهُ جَنّهٌ مَصحوبَهُ النِّعَم

حَفَّت مَطِیَّتَهُ الاَ ملاکُ قاطِبَهً مستبشِرینَ بِه یَحدونَ بِالنَّغَم

یُکَفِّرُ السَّیئاتِ المُوبَقاتَ لَهُ و یَکشِفُ الغَمَّ عَنهُ کاشِفُ الغُمَم

أَکرِم به زائِرا لِلخَیرَ مُکتَسِبا أَکرِم بِمُکتَسِبٍ بِالمَجدِ مُتَّسِم

یا زائِریها لَقَد فُزتُم بِمَکرُمَهٍ مَن رامَها لَم یَنَلها فی سِویَ الحَرَم

سيقَتْ إِلَيها مَطايَا الغُرِّ مِن سُبُلٍ سَوقَ الحَجيجِ المَطايا جانِبَ الحَرَم

فلا تَدَعْ صاحِبى يَوما زِيارتَها لِكَى تَفوزَ بِما لِلفائِزينَ بِمى

هَلّا تَزورُ مَزارا لِلمَلائِكِ وَ الْــ رُّسلِ الكِرامِ ذَوى الأَلبابِ كُلِّهِم

ص: ۸۹

حَتّی مَ تَجفو رَسولَ الله فِی ابنَتِه أَلَمْ تَکَن لِرَسولِ الله مِن رَّحِم

اِن لَم تَزُرْها فَقُل لَهفِی عَلی قَسَمی یا سَوأَهَ الحَظِّ بَل یا زَلَّهَ القَدَم

أَما تَرَی الأَرْضَ وَ الافلاکَ طائِفَهً حَولَ الْمَزارِ فَلَمْ تَقْعُدْ وَ لَمْ تَقُمْ

مَنْ اَنْکَرَ الْحَقَّ یُنْکِرْ صِدْقَ ما تُلِیَا والمنکِرُ الحَقِّ لِلبرهانِ فی صَمَم

یا بَضْعَهَ الْکاظِمِ الهادی فِاِنَّ لَک شَأَنا مِنَ الشَّأْنِ عَنْدَ الْبارِیِ النِّسَم

لا تَدخُلُ النّارَ وَ الجَنّاتِ مِن أُمَم اِلّا بِأَنْ تَشْفَعی فیها وَ تَخْتَصِم

أُرجوکِ سیِّدتی أَن تَشفَعی رَجُلًا قد سَوَّدَت وَجهَهُ الآثامُ کَالفَحَم

نَفسُ اطْمَئِنّی فَاِنَّ اللهَ غافِرُ مَنْ قَدْ شَفَّعَتْ فیهِ بِنتُ الکاظِمِ الشَّهِم

یا رحمهً عَمَّتِ الآفاقَ عائِدَهً و عَمَّتِ الْعُرْبَ بِالتَّشریفِ کَالعَجَم

فَشَرَّفَتْ أَرضَ قُمٍّ مالَها شَرَفٌ قَبلًا وَ لَو کانَتَ ابتاعَتْهُ بِالسَّلَم

وَ زَیَّنَتْ بِالجِوارِ الرَّیَّ مَمْلِکَه شانَتْ بِمَأْثَمِهِ الاَهلینَ و الشَّأَم

رَیُّ بِه فِتْنَهٌ شُبَّت بِهَا، افْتَرَقَا جمعٌ بِه أُطفِئَتْ أَنْوارُ مُحْتَرَم

لِکِنْ یُشَرَّفُ جارٌ بِالْجِوارِ کَما قد یُؤخَذُ الجارُ جُرْمَ الْجارِ بِالأَلَم

یَوما دَخَلْتُ بِقُمٍ شِمْتُ بارِقَهَ الْـ أنوارِ مُشرِقَهً لِلّناسِ فِی الظُّلَم

کَواکِبٌ حَوْلَ شَمسِ الْمَجدِ طائِفَهٌ لکِنْ لِما بَزَغَتْ فِی الْأُفْقِ لَمْ تُشَم

نَفْسی فِدا شَمسِ آلِ اللهِ اِنَّ لها لَرَوضَهٌ کَریاضِ الخُلْدِ مِنْ عِظَم

کانَتْ لَها قُبَّهٌ تَرنو جوانِبَها نورَ الهُدی وَ التُّقی وَ العِلمِ وَ الحِکَم

وَ تُربَهٌ خَرَّتِ الاَمْلاکُ ساجِدَهً یا بُشرَ مُلْتَثِمٍ مِنها وَ مُستَلِم(۱)

* * *

فاطمه المعصومه علیهاالسلام سمیّه الزهراء

۱- ۱ . آیینه عفاف، صص ۲۳۲_۲۴۰.

الشيخ عبدالمجيد محمد

جرح الأحبّه فاغر ما التاما يفرى ولا ندرى له إيلاما

نار الصبابه لا تُحرّق عاشقا و تكون بردا فوقه و سلاما

أنا طائر فوق الجبال مقسّمٌ إربا، فمن ذا يجمع الأقساما

لم يمض عصر المعجزات، فعاودى عهد الوصال و جدّدى الأياما

بعثى و نشرى من يديك، و جنّتى عيناكِ، طابا للمحبّ مُقاما

ركب الفواطم ما يزال مسافرا مَرْوٌ يريد، و روضه، و إماما

يمضى، فلا الأيام تقطع سيره و يزيده طول النوى إقداما

و عليه من ألق النبوه مسحهٌ أضفت عليه المجد و الإعظاما

و من الحسين بقيه لدمائه صَبغت بحمره لونها الأعلاما

يا أيها الحادى حداؤك هدّنى لما ذكرتَ الأهل و الأرحاما

عرّج على قمٍّ، فإنّ لنا بها قبرا على كلّ القبور تسامى

شهد الحوادث منذ أول عهده و من الحوادث ما يكون جساما

ظهرت به للعالمين خوارقٌ تسبى العقول و تُدهش الأفهاما

حُطوا الرّحال، فإنّ للثّاوى به عهدا يصان و حرمه و ذماما

يا قبر فاطمهٍ بقمَّ تحيهً من مدنف – يا قبرها – و سلاما

طاب الضريح و ضاع من شبّاكه أرج النبوه يغمر الاكاما

و اصطفّت الأملاك فى ظّلل الحمى زُمرا تسبح سُجّدا و قياما

و أتى الحجيج من الفجاج قوافلًا تسعى إليه و قد نوت إحراما

حرم أتاه الخائفون فأُبدلوا أمنا، و نال الطالبون مراما

عشّ لآل محمد يهفو له أهل الوداد محبةً و غراما

يا بنت موسى، و المناقب جمّةٌ لا يستطيع بها الورى إلماما

أخت الرضا، إنی أتيتكِ ناشرا صحفا تفيض خطيئةً و أثاما

ص: ۹۱

يا عمه الجوّاد، كفكِ و الندى و أنا ببابك أسأل الإنعاما

أنا زائر يرجو الشفاعه، فاشفعى لىَ فى الجنان، فقد قصدت كراما

أنا قادم من مصرَ أنزف حُرقةً أخفى الشقاء و أكتم الآلاما

ودّعت زينبَ غير ناسٍ فضلها و هى العقيله كم رعت أيتاما

و هى التى فى الطف كم أبدت حجىّ تحت السيوف و سفّهت أحلاما

و معى من السبط الشهيد شواهدٌ علقتها فوق الصدور وساما

لى بالحسين و بالعقليه لحُمةٌ كانت لنفسى فى الخطوب عصاما

شقّت لىّ الدرب العسير، و بدّدت فى النازلات حُلوكةً و ظلاما

فمضيت أُبدع للولاء قصيدةً و أوقّع الألحان و الأنغاما

و أقيم للدين القويم دعائما و أحطم الأوثان و الأصناما

و مع الحسين أقود أعتى ثوره كانت لسلطان الطغاه ضراما

و أرى الرعيه – رغم ذل – ذروةً و أرى الملوك أمامها أقزاما

و أرى العقيده عزةً و كرامةً و أرى الكفور معره و رَغاما

و أرى التثاقل يوم نَفْر ردَّةً و أرى الجهاد تزكّيا و صياما

و أرى الإمامه بيعةً مفروضةً و أرى الخلاقه فلتةً و حراما

و أرى كهوف البائسين عمائرا و أرى قصور المالكين حطاما

سأقيم فى مصرَ العتيده قلعةً و أزيل – رغم رسوخها – الأهراما

النيل لن يدع الحسين مجدّلاً عطشان يشكو الصدّ و الاحجاما

كلا، و لن يدع الدعىَّ لغيّه يسبى و يحرق حرمةً و خياما

يا بنت موسى إنّ فى قمَّ التى ضمتك عزّا شامخا و سناما

من قمَّ يبتدى ء الكلام و بعدها تغدوا الحروف أسنه و سهاما

و يسجل التاريخ بالدم صفحهً حمراء تقطر نهضه و قياما

خسأت فراعنه الزمان، و كم هوى عرش لنرفع فوقه الإسلاما!(۱)

ص: ۹۲

* * *

من عشق المستجدين

سید محمود بن حمود بن أحمد العمدی

سعدت لیالیه بخیر هیام فی مدح من ولدت لخیر إمام

فی مدح من برقتْ بهاجره الجوی أنعامها فهدتْ إلی إنعامی

ما بالُ من ندعو یلمُّ بغیرنا و کأنّنا من لیس للابرام

یُرجی و یُعطی الساءَ خیر عطیّه من خیر ما عزبتْ عن الأوهام

المُمْ بنا یا صاح إنّ عطاءنا ما لیس یعلوه ذوو الإنعام

نحن الأولی عقدات کل عصیبةٍ حُلّت بنا هیهات لستَ بعامی

أنا بنت من؟ أدعوک ایت جوارنا فتروح ثمّ تحالُ للأقزام

کم معدمٍ قد جاء کاد لحرقهٍ أن یُسلم الأعناق للإعدام

حُدرت علی خدیه دمعه فاقد لمناهُ حتی الحلم فی الأحلام

لم یرتفع طرفاه حتی حمَّلت أرزاقنا بیدیه من إکرام

کم سائلٍ قد جاء یطلب منزلاً فمننت بالإسکان خیر مُقام

کم ذی همومٍ جاء یطلب کشفها فمضی قریر العین صاحب هام

کم ذی حشیّ یلتاع جاء و ناره شبت بجسم طاح فی الإضرام

لم یبق – طرف العین – الا و انبری فی برده یختال بعد سلام

أنا بنت موسی الکاظم الغیظ الذی ما انفکّ فی عنت من الظلّام

باب الحوائج ذاک والدی الذی یعطی الفقیر نوال کلّ مرام

ارنُ بطرفک نحو کاظمه تری نورا یشعُّ إلیک یا متعامی

أنا فاطمٌ هاتیک قالت ایتنا إن شئت فی حرم و منزل سامی

ص: ۹۳

حرم لعترتنا، لأهل البيت من يقدمه يلقَ الطهر صدقَ كلام

يا بنت خير الناس إنّى ضارعٌ و أنا غريب الدار فى الآطام

سبعا عكفت بباب مُرّه و انقضت كالطيف، لا يرجوه ذو الأفهام

و أتيت واويلاه بعد عصيبه أرجو الورى، أوّاه أى منام

أنا عبدٌ، الشيطان ألقى منيه فى قلبه التيهان شرّ لجام

و تقاذفت أيديه فكرتى التى شطحت بمدح الّلات و الأزلام

و يحى ألست إليك أُدْعى منتسبا فلمَ انحدرتُ لتيهه من طام

و لِم قصدت البيد ضلّه غافل متدهدهٍ ألهاه طيف جَهَام

فأتى على واديه ألفى قفره قد ضجّ من أقفاره المترامى

و أتى سرابا ثمَّ علّ رماله آه له ما كان من قحّام

ترك الذرى العلياء مثل مشكّك فى أمرها فى العقد و الإبرام

و هم الأولى ملأوا بذكرهم الدُّنا و بعزّهم و الفخر و الإعظام

من مثل فاطمهٍ كريمه بيتها بيت الاله الخالق العلّام

روحى فداها اليوم يوم ولاده سعدت بها الدنيا مدى الأيام

يا يوم مولدها و يوم تنزل الْـ أملاك للتطواف و الإحرام

يا خير يوم فيك سيدتى لها هبهٌ، و كم وهبت مدى الأعوام

يوم تكشّف فيه غمّى كلّه و همومى انفرجت و فُكّ زمامى

مولاه أمرى أنتِ سيده الدُّنا و مليكه الدنيا و كلِّ ذِمام

حيّاك ربّ الكون ما طلعت بها شمس و ما قمرٌ عفى بظَلام

حيّاك ما نفرت لقمٍّ فرقه دعيت لدين الله و الإسلام

حيّاک ما علمٌ تلألأ فی سما حِكَمِ لأهل البیت بالإعلام

حیاک ما رجعت لقمٍّ أمّه لهدایه الأفذاذ و الأعلام

حيّاک ما عرفت بأرضک فرقه هوت الحقیقه لیس أیّ رکام

ص: ۹۴

كم منحهٍ تهدين، ليس لمنحها أحد يرجّى اليوم يومى الدامى

و أتيت اليوم بعد التيه أسأل منحتى و أقرّ أنّى الأمس فى أوهامى

لكن أتيت اليوم بعد تيقّظى لعطاك للأيتام و الَارحام

و هباتُكِ، الإحصاءُ يقصر عندها و هباتُكِ، الرحمات لا كَلَمام

يا خير من أدعوه ينجز طلبتى و تقرّ عينى، عند بيت كرام

يا بنت من وُلدوا لخير مسوَّد علم الهدى الأوّاه و المقدام

يا أخت مولى الكون مولانا الرضا سلطان طوس، آهِ ياالإمام

يا عمّه المولى الجواد المقتدى سمح العطايا القرم يالهُمام

آلُ السما أنتم أئمه قلبى الْـ مُضنى من الأعيان و الأقوام

مولاتى العليا و رؤيا جَلوتى و مليكه الأبيات و الإلهام

يا قمُّ لو تدرين من تيك التى سكنت ببيت النور عند هُمام

لبرزتِ هذى الأرض عمرَك كله و ظللت تفتخرين عند عظام

هذيک بنت الطهر طاهره الّلوا و سليله الأطهار و العلاّم

هذيک من عُصمت فليس تنفل مهما يكن تنساه عند جسام

هذيک نور الله أشرق فى رُبى قمٍّ فما للنور و الإظلام

يهناك يا من هام قلبک عندها هذا هو الإغماس فى استغرام

هذا هيام الروح صفوک فاطمٌ الله يا الله يالهُيام

العاشقون «الستَّ فاطمَ» ثله من خير هذا الناس و الهيّام

فى قبّه صفراء حطّت فوقها الْـ أملاک فى الأشكال مثل حمام

يا داخل الحجرات سلّم هاهنا جبريل حتى هُوْ أتى بسلام

و اخفض فثمَّ النور يبهر طرفک الْـــ حيران و ادعُ الله باستعظام

و قل السلام عليک مولاتی أنا تيهان، لا يأويه بيت حامی

صلّی عليک الله مولاتی أنا التيهان و العمدی اسمی الظامی(۱)

حضره اُخت الرضا فاطمه علیهاالسلام فی قم

الأستاذ حسین علی محفوظ

سلام علی الدیمه الساجمه سلام علی الرحمه الدائمه

سلام علی نفحه المصطفی شذا المرتضی، العبقه الفاغمه

شمیم النبی، عبیر الوصی ضحی الشمس، اخت الرضا، فاطمه

سلام علی روضه اشرقت تشعشع، زاهره باسمه

مزار طوی فی طواه الهدی مدی الدهر، أنواره ساجمه

یعانق قبته النیّران و تعنوا النجوم له راغمه

ص: ۹۶

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

